

فصل چهل و هشتم

در اینکه چگونه دولتهای تازه تشکیل می یابند

باید دانست که وقتی دولت های کهن استقرار یافته بمرحله فرتوتی (انحطاط و بحران) می رسند و روبه اضمحلال می روند دولتهای پس از آنها ممکنست بدوگونه تشکیل یابند: نخست آنکه فرمانروایان^۱ ولایات و استانها در نواحی دور دست و مرزها هنگامیکه می بینند از نفوذ دولت کاسته شده و سایه قدرت آن از سرزمین آنان برافتاده است هر یک بتشکیل دولت نوینی دست میازند و بر مردم آن سرزمین تسلط می یابند و پادشاهی بر مگزینند که از طبقه حاکمه بشمار می رود و فرزندان یا موالی^۲ پس از او پادشاهی و کشور را وارث میبرند و پادشاهی آنان رفته رفته بمرحله وسعت و عظمت میرسد و چه بسا که در اختصاص دادن این پادشاهی بخود، کشمکش و اختلاف روی میدهد و با یکدیگر در این باره نبرد و ستیز بر میخیزند و از میان آنان کسی که دارای نیروی بیشتر نسبت به رقیبش باشد چیره میشود و آنچه را که در زیر قدرت رقیب وی هست از چنگ او می رباید، چنانکه این وضع در دولت بنی عباس روی داد و هنگامیکه دولت آنان بمرحله فرتوتی (انحطاط و بحران) رسید و سایه قدرت و نفوذ آن از نواحی دور دست کوتاه شد سامانیان در ماوراءالنهر و خاندان حمدان در موصل و شام و خاندان طولون در مصر فرمانروایی را بخود اختصاص دادند و همچنین دولت امویان اندلس نیز بهمین سرنوشت گرفتار شد و کشور آن دودمان در میان ملوک طوایف که والیان آن دولت در نواحی و استانها بشمار میرفتند تقسیم شد و چندین دولت در آن کشور تشکیل یافت و پادشاهانی چند بر آن ممالک استیلا یافتند که پس از آنان خویشاوندان یا موالی آنها پادشاهی را وارث بردند. در این نوع تشکیل یافتن دولت نوین میان بنیان گذاران دولت تازه و دولت استقرار یافته پیشین جنگی روی نمیدهد زیرا گروهی که باستقلال ناحیه خود نایل آمده اند در ریاست خویش

۱- ولاء در چاپ (۱) بجای: ولاء غلط است.

استقرار یافته‌اند و به استیلا یافتن بردولت مرکزی طمع نمی‌بنند بلکه فرتوتی (انحطاط و بحران) دولت مرکزی را فرامی‌گیرد و از رسیدگی بان گونه مناطق دور دست باز می‌مانند .

گونه دوم اینست که از ملتها و قبایل مجاور طغیانگری دست با انقلاب زند و یا از راه دعوت مردم (باآین خاصی که آنرا می‌آورد) نیرویی در گرد خود فراهم سازد ، چنانکه بدان اشاره کردیم ، ویا دارای لشکریان و عصیبتی بزرگ در میان طایفه خود باشد که بدان عظمت یابد و آنگاه به (نیروی) ایشان به مقام بلند پادشاهی اهتمام کند ، در حالیکه قوم وی با خود در این باره سخن گفته باشند بسبب بدست آوردن چیرگی بردولت استقرار یافته همجوار و بویژه آگاهی از رسیدن آن دولت بمرحله فرتوتی (انحطاط و بحران) از اینرو قیام کننده مزبور بر خود و ایل و تبارش لازم می‌شورد که بر آن کشور استیلا یابد و بمطالبه تاج و تخت آن برمیخیزند تا آنکه پیروزی میابند و وارث فرمانروایی و تاج و تخت آن کشور میشوند . [چنانکه سلجوقیان با خاندان سبکتکین و خاندان مرینیان در مغرب با موحدان این شیوه را پیش گرفتند و پیروز شدند و خدا بر امر خود غالب است]۱ .

فصل چهل و نهم

در اینکه دولت نو بنیاد تنها از راه درنگ و بتأخیر انداختن هنگام نبرد

و پیروزی بر دولت کهن و استقرار یافته استیلا می یابد

نه بوسیله نبرد و پیکار

در فصل پیش یاد کردیم که دولتهای تازه بدوران رسیده و نو بنیاد بردو گونه‌اند : نوعی بوسیله فرمانروایان نواحی دور دست هنگامی تشکیل می‌یابد که سایه نفوذ دولت از آن سرزمین برمی‌افتد و امواج قدرت آن بسرزمین های دور افتاده نمیرسد و اغلب بنیان گذاران اینگونه دولتها چنانکه یاد کردیم طمع

۱- والله غالب علی امره . سوره یوسف ، آیه ۲۱ . قسمت داخل کروده در جاهای مصر و بیروت نیست و فعل چنین پایان می یابد : « چنانکه آشکار میشود و خدا سبحانه و تعالی دانانراست » . آخر فصل در « ینی » هم مطابق « ب » است .

کشور گشایی نسبت به دولت استقرار یافته ندارند. زیرا منتهای هدف مطلوب آنان قناعت بهمان سرزمینهایی است که در زیر فرمانروایی ایشان است و نهایت نیرومندی آنها همان است و گونه دوم اینست که داعیان و قیام کنندگان بستیز با دولت برمیخیزند و ناچار این گروه باید به کشور گشایی پردازند و بستیز برخیزند زیرا نیروی آنها برای ستیزه جویی وافی است چه این امر خاص طبقه‌ای است که از لحاظ عصیت و ارجمندی برای جهانگشایی و غلبه کفایت دارند. و بهمین سبب میان آن گروه و دولت کهن جنگهای محلی مکرری روی میدهد (که هر بار یکی پیروز میشود و دیگری شکست میخورد و اینگونه جنگها دیر زمانی تکرار میشود و ادامه مییابد) تا سرانجام از راه درنگ و بتأخیر انداختن بردولت کهن استیلا می‌یابند و پیروز میشوند و اغلب بوسیله پیکار و نبرد قطعی و بایک حمله کار را یکسره نمی‌کنند و پیروزی نمی‌یابند زیرا چنانکه یاد کردیم بیشتر اوقات پیروزی در جنگها بعلت امور روحی و نفسانی که جنبه وهمی دارد روی میدهد و هر چند شماره سپاهیان و سلاح و شدت و صلابت در پیکار پیروزی را تضمین میکند ولی وسایل مزبور درعین حال در برابر امور وهمی وافی نیست، چنانکه گذشت. و بهمین سبب خدعه و نیرنگ از سودمندترین وسایلی است که در جنگ بکار میرود و اغلب پیروزی بوسیله آن بدست میآید، و در حدیث آمده است جنگ فریبکاریست.

و دولت استقرار یافته چنان است که عادات و رسوم معمولی فرمانبری از آن را ضرور و واجب گردانیده است. چنانکه در موضع دیگری بدین نکته اشاره کرده‌ایم، و بدین سبب برای خدایگان دولت نوبنیاد موانع فزونی می‌یابد و همت پیروان و نیروی لشکری او را درهم می‌شکند و هر چند نزدیکان و خواص وی در طاعت او و معاونت بوی بصیرت کامل دارند. ولی بدیگر لشکریانش که اکثریت را تشکیل می‌دهند بدین سبب سستی و زبونی راه می‌یابد و اینگونه عقاید در آنها رسوخ دارد که تسلیم دولت کهن و استقرار یافته شوند و از اینرو تاحدی از شدت آنان کاسته میشود و خدایگان دولت نوبنیاد ناگزیر در برابر چنین امری

۱- تغییرات مربوط به مقابله با (ینی) است که بجای: (تکسر) بنظر در جاهای مصر و بیروت (تکسر) آمده است

مقاومت میکند و صبر و مسامحه و درنگ را برپیکار ترجیح میدهد تا آنکه فرتوتی (انحطاط و بحران) دولت کهن روشن تر و آشکارتر شود و در نتیجه عقاید اقوام و ملتش درباره تسلیم شدن بدولت کهن سست و مضمحل گردد و همت آنان به کشورگشایی و نبرد جدی برانگیخته شود و از روی صلابت و شدت بستیز برخیزند تا پیروزی و غلبه برای او روی دهد.

گذشته از این دولت کهن دارای ثروت بیکران و وسایل معاش فراوان و نعمت سرشار ولداید گوناگون میباشد که درپرتو استحکام یافتن پایه های کشور داری بسرور زمان برای آنان بدست آمده است و از اموال خراج مبالغ بسیاری در اختیار دارد که خدایگان دولت نو بنیاد از آن بی بهره است و از اینراه دولت کهن دارای اسطبل ها برای اسبان (در نواحی مرزی) و سلاحهای نیکوی فراوان می باشد و عظمت و ابهت پادشاهی آن همچنان پایدار است و خواهی- نخواهی بذل و بخشش فراوان بلشکریان و مردم میکند و بوسیله همه آنها دشمنان خود را بوحشت می اندازد در صورتیکه هیئت دولت نو بنیاد از همه آنها بکلی محروم است، زیرا آن دولت هنوز در مرحله بادیه نشینی و گرفتار فقر و بینوایی است و نمیتواند خود را بدینگونه وسایل مجهز کند از اینرو وقتی اخبار دولت کهن و کیفیت شکوه و عظمت آن در میان مردم و لشکریان دولت نو بنیاد منتشر میشود اوهام ترس و رعب بر آنها چیره میشود و بعلل مزبور از پیکار با آن دولت کناره جویی میکنند و ناچار امیر و فرمانروای دولت آنان درنگ و تأخیر را ترجیح میدهد تا آنکه دولت کهن با آخرین مرحله فرتوتی (انحطاط و بحران) برسد و آسیب و خلل شدید بعصیبت و خراج آن راه یابد. درین هنگام است که خدایگان دولت نو بنیاد منتظر بدست آوردن فرصت (مناسب) برای استیلا یافتن بدولت کهن پس از سپری شدن سالها از آغاز هدف کشور ستانی می باشد. دستور خداست در میان بندگان. و نیز مردم کشور و دولت نو بنیاد از لحاظ انساب و عادات و همه تمایلات و مقاصد با اهالی دولت کهن مابینت کلی دارند. و همچنین ایشان بعلت

وقوع این کشورستانی و بسبب طمع در استیلاگری بر آنان مفاخره می‌کنند و با آنان بر سر ستیزانند و از اینرو میان اهالی هر دو دولت در نهان و آشکار جدایی و دوری روی می‌دهد و بعلت قطع رابطه میان دو دولت به خداوندان دولت نو بنیاد هیچ خبری از اهل دولت کهن نمی‌رسد تا از آن (دریابند) که آنان بظاهر یا در باطن پند گرفته‌اند یا نه؟ و نمیدانند آیا آنان گرفتار غفلت و بیخبری ظاهری یا نهانی شده‌اند یا نه؟

از اینرو در حالیکه پیکار قطعی را بتأخیر می‌اندازند و در حال انتظار و درنگ بسر می‌برند همچنان دست از کشورستانی برنمی‌دارند تا آنکه خداوند زوال دولت و پایان یافتن دوران فرمانروایی دولت کهن را اعلام فرماید و خلل و آسیب از همه جهات بدان راه یابد و اهالی دولت نو بنیاد بمرور زمان به فرتوتی (انحطاط و بحران) و متلاشی شدن آن دولت که از نظر آنها نهفته بوده است پی ببرند و نابودی آن دولت برایشان آشکار شود.

و در این هنگام مردم کشور نو بنیاد بعلت جدا ساختن برخی از نواحی دور دست دولت کهن و کوچک کردن دائره فرمانروایی آن دولت، خویش را نیرومند می‌یابند و همتای آنان برانگیخته میشود و همه آنان یکتن و یکدل و یکرو برای پیکار آماده میشوند و اوهاام و موجبات بیمی که اراده های آنانرا سست کرده بود از میان میرود و درنگ و تأخیر بسر حد نهایی آن میرسد و سرانجام از راه پیکار بردشمن استیلا می‌یابند و پیروز میشوند.

و این معنی را میتوان برای نمونه در دولت بنی‌عباس در نظر گرفت که هنگام ظهور یا آغاز موجودیت آن دولت چگونه شیعیان (هوی خواهان خاندان ایشان) در خراسان پس از استوار شدن دعوت و گرد آمدن و همراهی شدن ایشان بر باز ستدن کشور (از امویان) مدت ده سال یا بیشتر (این هدف را) پیا داشتند^۲ تا سرانجام پیروزی یافتند و بردولت امویان غالب شدند.

۱- نسخه ها در اینجا بسیار مشوش و مختلف است در یکی (منه) در دیگری (به) در نسخه ای (فیه) هست و در دیگری نیست و در يك نسخه : ظاهراً و باطناً و در دیگری : ظاهراً ولا باطناً . و ترجمه از مجموع نسخ بویژه صورت «بنی» است .
۲- (حین) بجای کیف و (قام) بجای (اقام) در (۱) غلط است .

همچنین علویان طبرستان هنگامیکه در میان دیلمیان آشکار شدند دیر زمانی درنگ کردند تا آنکه بر آن ناحیه استیلا یافتند آنگاه پس از آنکه کار علویان پایان یافت و دیلمیان بتسخیر کشور فارس و عراقین همت گماشتند ، سالیان دراز درنگ کردند تا آنکه اصفهان و فارس را متصرف شدند و سپس بر بغداد و خلیفه هم استیلا یافتند .

و همچنین عبیدیان که ابو عبدالله شیعی داعیه ایشان را در میان خاندان کتامه از قبایل بربر مدت دهسال و بلکه بیشتر بیا داشت و در این مدت با خاندان اغلییان افریقیه بنبرد میپرداخت (ودرنگ و تأخیر میکرد) تا سرانجام بر آنان پیروز شد و بر سراسر مغرب استیلا یافت و آنگاه دودمان مزبور بتسخیر کشور مصر همت گماشتند و مدت سی سال یا قریب بدان درنگ کردند و دست از کشور ستانی برنداشتند و در این مدت سپاهیان و نیروی دریایی خویش را در هر فرصتی برای نبرد با مصر مجهز میساختند و جهت مدافعه مصریان از بغداد و شام از راه خشکی و دریا کمک میرسید تا سرانجام عبیدیان (فاطمیان) بر اسکندریه و فیوم و صعیداستیلا یافتند و دعوت آنان از آنجا به حجاز هم سرایت کرد و در حرمین (مکه و مدینه) نیز انتشار یافت سپس سردار آنان جوهر کاتب با سپاهیان خود به نبرد با شهر مصر (قاهره قدیم) پرداخت و بر آن استیلا یافت و دودمان بنی طغج را برانداخت و شهر قاهره را بنیان نهاد . آنگاه خلیفه آنان معدالمعز لدین الله بدان شهر آمد و از آغاز استیلای عبیدیان بر اسکندریه تا ورود خلیفه مزبور به شهر قاهره شصت سال طول کشید^۲ .

همچنین سلجوقیان پادشاهان ترک پس از آنکه بر سامانیان استیلا یافتند و از ماوراءالنهر (جیحون) گذشتند قریب سی سال با خاندان سبکتکین در خراسان ستیزه جویی میکردند و منتظر فرصت مناسب بودند تا آنکه بردولت آنها (غزنویان) استیلا یافتند و سپس بیغداد لشکر کشیدند و پس از روزگاری بر شهر وهم بر خلیفه چیره شدند^۳ .

۱- در (۱) بنط : بجای (مد) بعد آمده است ۲- از « بنی » ۳- در نسخه ای چنین است : لشکر کشیدند و فرمانروای آن شهر و گروهی از کسان خلیفه را از بغداد راندند .

همچنین تاتارها پس از سلجوقیان در سال ۶۱۷ از دشتهائی که اقامتگاه آنان بود بیرون رفتند ولی استیلای آنان پس از چهل سال انجام یافت. و نیز در مغرب مرابطان از قبیله لمتونه قیام کردند و بستیز با پادشاهان مغراوه دست یازیدند ولی سالیان دراز درنگ کردند و منتظر فرصت مناسب بودند تا سرانجام بر آنان استیلا یافتند.

سپس موحدان با دعوت خود بسخالف با قبایل لمتونه خروج کردند و قریب سی سال با درنگ و حالت انتظار ستیزه جویی و نبرد پیش گرفتند تا آنکه بر مراکش پایتخت مرابطان استیلا یافتند. همچنین مرینیان از قبایل زناته بر موحدان قیام کردند و درنگ پیش گرفتند و قریب سی سال در کمین فرصت مناسب بودند تا بر فاس استیلا یافتند و آن شهر را با نواحی آن از کشور موحدان تجزیه کردند سپس مدت سی سال دیگر با آن دودمان بیکار ادامه دادند تا آنکه مراکش پایتخت آنان را تصرف کردند، چنانکه کلیه این وقایع در تاریخ دولتهای مزبور مذکور است^۱.

چنین است شیوه دولت های نوین با دول کهن و استقرار یافته در چگونگی کشور ستانی و انتظار کشیدن برای فرصت مناسب، دستور خداست در میان بندگانش و هرگز دستور خدارا تغییر نیایی.

و آنچه درین باره یاد کردیم معارض فتوحات اسلامی نیست که چگونه بر ایران و روم در ظرف سه یا چهار سال پس از وفات پیامبر، ص، [بی درنگ و انتظار کشیدن]^۲ استیلا یافتند. بلکه باید دانست که این پیشرفتهای سریع از جمله معجزات پیامبر ماست و سر آن جانسپاری مسلمانان در راه جهاد با دشمنان بود که از روی بصیرت ایمان داشتند [و بی درنگ و منتظر فرصت مناسب بودن] با نهمه فتوحات نایل می آمدند و از اینرو که خدا در دلهای دشمنان ایشان رعب و شکست می افکند و همه آنها از خوارق عادات [معلوم]^۳ در موضوع درنگ و انتظار دولتهای نوین با در برابر دولتهای کهن و استقرار یافته بشمار میرفت.

۱- در (۱) بفاط چنین است: چنانکه کلیه این وقایع را در تاریخ دولتهای مزبور یاد خواهیم کرد. ۲- از «ینی» ۳- از «ینی» در (۱) مقرر است.

وهرگاه جهانگشایی های اسلام بمنزله خارق باشد باید آنها را از معجزات پیامبرخودمان، ص، بدانیم معجزاتی که بسیار در ملت اسلام بظهور پیوسته است و امور عادی را با معجزات نمی‌سنجند و معجزه را دلیل بر رد امور عادی و طبیعی نمی‌آورند.

فصل پنجاهم

در اینکه در اواخر دوران فرمانروایی دولتها اجتماع توسعه می‌یابد و مرگ و میر و قحطی و سمرسنگی بسیار روی میدهد

از آنچه در فصول پیش یاد کردیم ثابت شد که دولت‌ها در آغاز کار ناچار و خواهی نخواهی با مردم روش همراهی پیش میگیرند و شیوه اعتدال را از دست نمیدهند و آن یا بسبب دین است، اگر دولت در نتیجه دعوت دینی تشکیل یافته باشد، و یا بعلمت ملاطفت و خوشرفتاری و جوانمردی است که مخصوص بادیه نشینان است و دولتهای تازه‌کار چون هنوز بر خوی بادیه نشینی هستند این خوی مقتضی بداوت طبیعی دولتها است. وهرگاه [چنین دولتی] با مردم همراه باشد و خوشرفتاری با رعیت را از دست ندهد رعایا امیدوار میشوند و با جنبش و کوشش در راه تهیه کردن وسایل عمران و آبادانی تلاش میکنند و در نتیجه اجتماع توسعه می‌یابد و توالد و تناسل مردم افزون میشود و چون کلیه این امور بتدریج پیش میرود از اینرو نتایج و آثار آنها لااقل پس از يك یا دونسل پدید می‌آید و پس از انقضای دو نسل دولت به پایان عمر طبیعی خود نزدیک میشود و در این هنگام اجتماع در نهایت توسعه و رشد می‌یابد. و نباید گفت چون در صفحات پیش یادآور شدیم که در اواخر دولتها تجاوز و ستمگری و بد رفتاری نسبت بر رعایا معمول میگردد این موضوع با گفته پیشین معارض است بلکه این اصل بکمال درست است و بهیچرو با آن منافی نیست زیرا در این مرحله هر چند ستمگری روی میدهد و میزان خراجها تقلیل می‌یابد ولی اثر آن از لحاظ

۱- در جاهای مصر و بیروت پایان فصل چنین است: «و خدا سبحانه و تعالی دانایانتر است و کامیابی باوست». در «بنی» نیز آخر فصل با این ترجمه مطابق است.

کمبود و نقصان اجتماع پس از روزگاری دراز پدید می‌آید از اینرو که امور طبیعی همواره بتدریج و مرور زمان روی می‌دهند. [سپس باید دانست که] قحطی و گرسنگی و مرگ و میر در اواخر دوران فرمانروایی دولت‌ها افزایش می‌یابد. اما علت قحطی اینست که اغلب مردم دست از کشاورزی برمی‌دارند چه در این مرحله یعنی اواخر دولت‌ها باموال مردم از راه خراج‌های گوناگون تجاوز میشود یا بعلت فرسودگی و پیری (بحران و انحطاط) دولت سرکشان قیام میکنند و فتنه‌ها و آشوب‌ها پدید می‌آید که رعایا آواره میشوند و کار کشاورزی نقصان می‌پذیرد.

و از اینرو اغلب محصولات کشاورزی در چنین شرایطی کمتر احتکار میشود. و خوبی و بهبود کشت و ثمره آن همیشگی نیست (همه ساله امیدبخش نمیباشد) و پیوسته بريك شیوه نیست چه طبیعت جهان از لحاظ کمی و فزونی باران مختلف است و باران‌گاهی پیاپی و بسیار و زمانی دیر بدیر و اندک است و محصولات کشاورزی و دام پروری بنسبت خشکسالی یا مساعد بودن طبیعت متفاوتست و گاهی فراوان و زمانی کمیاب است ولی مردم از راه اندوختن و احتکار کردن بوسایل معاش خود مطمئن میشوند و بنابراین هرگاه از احتکار و انبار کردن محصولات هم دست بردارند انتظار وقوع قحطی و تنگسالی فزونی می‌یابد و وسایل روزی آنان گران می‌شود و بینوایان و مردم تنگدست از فراهم آوردن آنها عاجز می‌شوند و از گرسنگی می‌میرند یا اگر بعضی از خشکسالی‌ها روی دهد و احتکار هم نباشد گرسنگی همگانی می‌شود و بینوا و توانگر را فرا می‌گیرد.

و اما مرگ و میر بسیار در اواخر دولت‌ها موجبات گوناگونی دارد، از آنجمله قحطی زدگی، چنانکه یاد کردیم و یا بسبب زلزله و اوضاع دولت‌ها فتنه‌ها و آشوب‌ها روی می‌دهد و فساد و هرج و مرج و کشتار فزونی می‌یابد یا مردم گرفتار و با میشوند و علت آن اغلب اینست که در نتیجه توسعه اجتماع و افزایش جمعیت هوا فاسد میشود زیرا هوای شهرهای پر جمعیت بامواد گندیده و رطوبات

فاسد در میآمیزد و هرگاه هوا که بمنزله غذای روح حیوانی است و همواره آنرا استنشاق میکند فاسد شود این فساد بمزاج انسان راه می‌یابد .
 و اگر این فساد قوی باشد بریه انسان بیماری سرایت میکند و اینگونه بیماریها عبارت از انواع طاعون‌ها میباشند و عوارض آنها مخصوص بریه است .
 و اگر فساد مزاج بآن حد افزون و قوی نباشد عفونت آن بسیار و دو چندان میشود و انواع تبها در امزجه پدید میآید و بدن گرفتار بیماری میشود و سبب هلاک آدمی میگردد . و علت بسیاری عفونت‌ها و رطوبت فاسد در کلیه اینگونه حالات توسعه اجتماع و افزایش جمعیت شهر در اواخر دوران فرمانروایی دولتهاست .
 زیرا دولتها در آغاز کار بامردم شیوه همراهی و خوشرفتاری پیش میگیرند و مردم را از هرگزندی حمایت میکنند و مالیاتها آنقدر افزون نیست که برای رعایا کمرشکن باشد و سبب آن آشکار است .

از اینرو در دانش حکمت در موضع خود ثابت شده است که گشودگی خلا و دشت میان اجتماع ضروری است [یعنی] باید اجتماع و مناطق مسکونی بدشتها و قاطی که دارای هوای آزاد است پیوسته باشد تا موج هوا آنچه را که از فساد و گندیدگی بسبب درآمیختگی با جانوران در شهر پدید میآید از میان ببرد و هوای سالم و صحیح داخل شهر شود ، و نیز بهمین سبب است که مرگ و میر در شهرهای پرجمعیت بدرجات بیش از نقاط دیگر است مانند مصر در مشرق و فاس در مغرب ، و خدا هرچه بخواهد مقدر میکند .

فصل پنجاه و یکم

در اینکه در اجتماع بشری ناچار باید سیاستی بکار رود که بدان

نظم و ترتیب امور اجتماع برقرار شود

در چند جای دیگر گذشت که اجتماع بشری امری ضروریست و آن بمعنی عمرانیست که ما درباره آن سخن میگوییم و هم یادآور شدیم که در هر اجتماعی ناچار باید رادع یا «وازع» و حاکمی باشد که مردم بوی رجوع کنند ،

و فرمان آن حاکم در میان مردم گاهی متکی بر شرعی است که از جانب خدا نازل شده است و ایمان مردم بشوایب و عقابی که مبلغ آن دین آورده است ایجاب میکند که از آن حاکم فرمانبری کنند و طوق انقیاد او را برگردن نهند.

و گاهی فرمان حاکم متکی بر سیاستی عقلی پس از آشنا شدن وی به مصالح جماعت است بسبب خواهشها و توقعاتی که از اجر و پاداش آن حاکم دارند فرمانبری از وی را برخویش واجب می‌شمارند.

بنابراین سودگونه نخستین هم در اینجهان و هم در سرای دیگر عاید انسان میشود زیرا شارع از مصالح عاقبت انسان آگاه است و رستگاری بندگان خدا را در آنجهان نیز در نظر می‌گیرد.

ولی سودگونه دوم تنها درین جهان حاصل میگردد، و آنچه از سیاست مدنی میشنویم مربوط باین موضوع نیست بلکه معنای آن در نزد حکما آن چیزی است «سیرتی» که باید هر فرد از مردم آن جامعه از لحاظ روان و خوی بر آن باشد تا از فرمانروایان و حاکمان براسه بی‌نیاز شود.

و جامعه‌ایرا که در آن آنچه سزاوارا است از این «سیرت» حاصل آید «مدینه فاضله» مینامند و قوانین مراعات شده در آن «جامعه» را سیاست مدنی می‌گویند و منظور حکیمان سیاستی نیست که اهل اجتماع را بعنوان مصالح عمومی بدان و امیدارند چه این سیاست بجز آن سیاست مدنی است. و این مدینه فاضله در نزد آنان نادر و نایاب است یا وقوع آن دور است و حکما تنها از لحاظ فرضیه و بطور نظری درباره آن گفتگو میکنند.

سپس باید دانست که سیاست عقلی که آنرا یادآور شدیم بردوگونه است: یکی آنکه در آن مصالح «مردم» بطور عموم و مصالح پادشاه در استقامت «نگاه داشتن» ملک او بخصوص مراعات شود و این سیاست بایرانیان اختصاص داشت و متکی بر روش حکمت بود.

و البته خدای تعالی ما را از آن درمذهب اسلام و در دوران خلافت

۱- «یسمی» بجای «ینشی» در (۱) غلط است. صورت متن از «ینی» است.

بی‌نیاز کرده است زیرا احکام شریعت در مصالح عمومی و خصوصی و آداب زندگی ما را از آن بی‌نیاز میکند و قوانین و احکام پادشاهی و کشورداری نیز در آن مندرج است .

گونه دوم اینست که در آن مصلحت سلطان و کیفیت استوار شدن پادشاهی از راه قهر و غلبه و دست درازی مراعات میشود و مصالح عمومی درین روش متفرع بر مصالح سلطان است و این سیاست از آن دیگر پادشاهان جهان خواه مسلمان یا کافر است جزاینکه پادشاهان مسلمانان بر حسب طاقتشان از آن سیاست بداندان پیروی میکنند که بر مقتضای شریعت اسلامی باشد و بنابراین قوانین آن از یکرشته احکام شرعی و آداب اخلاقی تشکیل می‌یابد و قوانینی را که در اجتماع طبیعی است و اصولی را که از لحاظ مراعات شوکت و عصیت ضرورت دارد نیز در نظر میگیرند .

و در اصول و قوانین مزبور نخست بشرح و آنگاه بنظریات حکما درباره آداب و رسوم و سیرت پادشاهان اقتدا میکنند و از بهترین آثار و جامع‌ترین آنها که در این باره نوشته شده و بیادگار مانده است نامه طاهر بن حسین سردار مأمون پسرش عبدالله بن طاهر است که چون مأمون فرمانروایی رقه و مصر و سرزمین های میان آن دو ناحیه را به عبدالله سپرد ، پدرش طاهر نامه مشهور خود را بوی نوشت و در آن ویرا اندرز داد و او را بهمه نیازمندیهایی که در دولت و فرمانروایی خویش داشت از قبیل آداب دینی و اخلاقی و سیاست شرعی و کشورداری توصیه کرد و ویرا بر مکارم اخلاق و عادات و خصال نیکو برانگیخت و صفاتی را که هیچ پادشاه یا بازاری و عامی از آنها بی‌نیاز نیست بوی یادآور شد و متن نامه او بنقل از کتاب طبری چنین است :

بسم الله الرحمن الرحيم^۱ ، اما بعد پرهیزگاری یزدان یکتا و بی همتارا

۱- این نامه را مؤلف کتاب «جمهره رسائل العرب فی عصور العربیة الزاهرة» بسا کتب ذیل که در آنها آمده است مقابله کرده و ما پس از مقابله متن نامه با متن مندرج در کتاب جمهره ص ۴۸۵ ح ۲ آنرا ترجمه کردیم و کتب مزبور اینهاست : تاریخ طبری ۲۵۸:۱ ، تاریخ کامل ابن اثیر ۱۲۴:۶ ، مقدمه همین کتاب ص ۳۳۹ ، مختصر اخبار الخلفاء از ابن الساعی ص ۴۳ ، و کتاب بغداد تألیف ابن طیفور ۳۶۴:۶ .

برخویش واجب شمار و همواره خدای ترس و مراقب او باش و از خشم وی عزوجل پرهیز و شب و روز درنگهبانی رعیت خویش بکوش و در برابر نعمت تندرستی که ایزد بتو ارزانی داشته است پیوسته آنجهان را بیادآور و بیندیش که سرانجام بسرای دیگر میروی و زندگی جاوید تو در آنجهانست و در آنجا همه کردار های تو مورد پرسش و بازخواست واقع خواهد شد ، پس چنان شیوه ای پیش گیر که ایزد عزوجل ترا از هر لغزشی نگهدارد و روز رستاخیز ترا از شکنجه و عذاب دردناک برهاند زیرا ایزد سبحانه بتو نیکی فرموده و فرمانروایی گروهی از بندگانش را بتو سپرده است ، و دریغ نداشتن مهر خویش را از بندگان خدا بر تو واجب کرده و ترا بدادگری در میان آنان ملزم ساخته است (پس باید) احکام و حدود ایزدی را در میان ایشان اجرا سازی و از جان و ناموس و سرزمین آنان دفاع کنی و نگذاری خون کسی بریزد و در امنیت راههای ایشان بکوشی^۱ و آسایش مردم را تأمین کنی .

چه ایزد ترا برای واجباتی که برعهده تو فرض کرده است بازخواست میکند و در ایستگاه عدالت قرار میگیری و از تو پرسش میکنند و پاداش و کیفر تو وابسته به پیش و پس انداختن [این تکالیف است] پس [برای گزاردن آنها همواره] فهم و خرد و بینایی خویش را فارغ بگذار و مبدا [هیچ مایه غفلت] و سرگرمی دیگر ترا از انجام دادن واجبات باز دارد . زیرا آن تکالیف سرفصل و ملاک کار تو و نخستین توفیقی است که خدای عزوجل ترا بسبب آنها براه راست رهبری میفرماید . و باید نخستین امری که برگردن میگیری و کردارت را بدان نسبت میدهی ، مواظبت بر فریضی باشد که ایزد عزوجل آنها را بر تو واجب فرموده است از قبیل نماز های پنجگانه و حاضر شدن در نماز جماعت بامردمی که ترا پذیرفته اند و گزاردن توابع نماز بروفق سنت های آن بدانسان که باید چنان وضوگیری که شرایط آن در همه اعضا بشایستگی انجام یابد و نخست نام خدای عزوجل را یاد کنی و هنگام قرائت (حمد و سوره) کلمات را باهستگی و

۱- در نسخه (ب) و جمهره «لسبلهم» و در نسخ دیگر «لسربهم» و «سرب» بمعنی نفس است .

بیشتابزدگی برزبان آری و در رکوع و سجود و تشهد آرامی و راسخ قدمی را نگاهداری و نیت خود را صادقانه پیروردگارت اختصاص دهی .

و نیز همراهان و زبردستان خویش را بخواندن نماز برانگیز و پیوسته باین شیوه ادامه ده چه نماز همچنانکه خدای عزوجل میفرماید مردم را : «از کار زشت و ناپسند نهی میکند»^۱ آنگاه پس از واجب نماز سنن پیامبر خدا ، ص ، را فراگیر و در پیروی از طبایع و خصال او و سلف صالح پس از وی مواظبت کن و هرگاه برای تو کاری مهم پیش آید از خدای عزوجل نیکی و خیرجویی و بهره‌زگاری او گرای و دستورهایی را که خدای عزوجل در کتاب خود از امر و نهی و حلال و حرام نازل فرموده است در نظرگیر و بر خود واجب شمار و احادیثی را که از پیامبر ، ص ، آورده‌اند پیروی کن آنگاه آن مهم را بر طبق آنچه خدای عزوجل مقرر فرموده از روی حق و حقیقت انجام ده .

و هرگز در کارها از جاده عدالت منحرف مشو خواه آن کار را دوست بداری یا بروفق دلخواه تو نباشد و چه مربوط بکسانی باشد که از نزدیکان و خویشاوندان تو اند یا درباره کسانی باشد که نسبت بتو بیگانه میباشند .

و فقه و فقیهان و دین و عالمان دین و کتاب خدای عزوجل و عاملان به آنرا برگزین چه فقه در دین وجستن آن و برانگیختن بر (کسب) آن ، و معرفت به آنچه آدمی را بخدای عزوجل نزدیک می‌سازد بهترین زیور انسان است و او را بهمه نیکیها رهبری میکند فقه راهنما و فرمانده آدمی به نیکو کاریها و بازدارنده انسان از کلیه گناهان و بزه ها است و با توفیق خدای عزوجل معرفت انسان بخدافزونی می‌یابد و بجلال و عظمت او بیشتر پی میبرد و در سرای دیگر بدرجات برتری نایل می‌آید .

گذشته ازین چون در دیده مردم بدانش دین آراسته باشی فرمان ترا گرامی می‌شمرند و شکوه تو در دل آنان جایگیر میشود و بتو روی می‌آورند و بعدل و دادت مطمئن میشوند .

۱- ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر - سورة عنکبوت ، آیه ۴۴ .

برتست که در همه کارها میانه روی پیش گیری چه سود آن از همه چیز آشکارتر می باشد و آسودگی بدان بهتر آماده میشود و دارای مزایایی جامعتر است .

میانه روی آدمی را براه راست میخوانند و راه راست او را بکامیابی رهبری میکند و کامیابی راهنمای وی بسوی خوشبختی است و استواری دین و سنن هدایت کننده انسان وابسته به میانه رویست . پس آنرا در همه امور دنیوی خویش برگزین ولی در طلب آخرت و کردارهای شایسته و سنت های معروف و نشانه های راستی نهایی قائل مشو چه کوشش در راه نیکی و احسان فراوان را سرحد و پایانی نیست بویژه که در راه خشنودی خدا باشد و بدان مصاحبت با اولیای خدای تعالی را در آنجهان بطلبند .

و بدانکه میانه روی در امور دنیوی مایه ارجندی میشود و شخص را از گناه باز میدارد و هیچ چیز بهتر از آن وجود و پایگاه ترا حفظ نمیکند و مایه صلاح کارت نمیشود پس میانه روی برگزین و آنرا راهنمای خویش کن تا همه امور کمال پذیرد و بر توانایی تو بیفزاید و کسان ترا از عام و خاص اصلاح کند .

و یقین خود را بخدای عزوجل نیکوکن تا بدان رعیت تو باعتدال گراید و در همه امور بوی چنگ زن و وسیله کلیه کارها را از او بخواه تا نعمت خدا بر تو پاینده و جاوید بماند .

و بهیچیک از کسانی که بکار میگماری ، پیش از آنکه حقیقت حال آنان بر تو آشکار شود تهمت مبند ، زیرا تهمت زدن و بدگمانی ب مردم بیگناه از بدترین گناهان بشمار میرود پس بیاران و همراهان خود نیک گمان باش و بدگمانی را از خود دور کن و آنرا درباره کسان خویش فروگذار چه حسن ظن ترا در جلب اطاعت و تربیت کردن هواخواهان و یارانت یاری میکند و بهیچرو نباید دشمن یزدان ، اهریمن ، در کار تو مایه نکوهش و عیبی بیابد چه اهریمن از سستی و

۱- صورت متن از «ینی» است . در (۱) چنین است : (ولانتغدن ... مممدا) بجای : جمله صحیح : (ولاتجدن ... منمرا) در « ینی »

زبونی تو به اندک اکتفا می‌کند و از راه بدگمان کردن بدیگران ترا گرفتار اندوه می‌سازد چنانکه لذت و شیرینی زندگی را از دست می‌دهی .

و بدانکه حسن ظن ترا قرین نیرومندی و آسایش میکند و بدان آنچه بسندگی آن را دوست داری بسنده می‌کنی . و از این راه دوستی مردم را بخود می‌کشانی و همه کارهایت به بهبود و استقامت می‌گراید .

ولی حسن ظن بیاران و همراهان و مهربانی نسبت برعیت نباید ترا از جستجو و کنجکاوی در کارها بازدارد و منافی آن نیست که در طرز کار خدمتگزاران و همراهان بتن خویش مراقبت کنی و رعیت را از مصائب مصون داری و درباره آنچه مایه اصلاح و استقامت حال وی میشود بیندیشی بلکه باید برگردن گرفتن امور اولیا و برطرف کردن نیازمندیهای رعیت و زدودن رنج و مشقت ایشان را برهر کاری ترجیح دهی و در محافظت رعیت بکوشی . زیرا چنین شیوه‌ای دین را استوارتر می‌سازد و سنت پیامبر را نمودارتر می‌کند .

و نیت خویش را در همه این امور بی‌شائبه و پاک‌کن و در اصلاح و تهذیب اخلاق خویش بی‌همتا و منفرد باش همچون کسی که بداند در برابر کرده خویش مسئول است ، اگر نیکی کند پاداش می‌بیند و اگر بیدی‌گراید بازخواست میشود و کیفر می‌یابد چه خدای عزوجل دین را بمنزله دژی استوار و پایگاهی بلند برای انسان قراردادده است هر که آنرا پیروی کند او را بمرحله سرافرازی و ارجمندی میرساند . پس نسبت بکسانیکه سیاست امور زندگانی و رعایت حال آنها برعهده تست ، روش دین‌پیش‌گیر و طریقه راستی برگزین و حدود و کیفرهای خدای تعالی را درباره بزه‌کاران باندازه گناهی که مرتکب شده‌اند و مستوجب کیفر می‌باشند اجرا کن و این شیوه را از دست مده و در آن سستی مکن و کیفرگناهکاران را بتأخیر می‌فکن زیرا اگر درین باره تفریط و مسامحه‌کاری کنی مایه تباهی حسن ظن تو میشود و برآن باش که در این باره سنت های معروف را بکاربندی و از بدعتها و شبهات دوری جویی تا دین تو مصون بماند و جوانمردیت پایدار گردد . و هرگاه با کسی پیمان بندی بدان وفا کن و بقول و وعده خود پای‌بند باش .

و کار نیک را بپذیر و بدی را بدان از خود بران و از عیوبی که در هر صاحب عیب از افراد رعیت خود می بینی اغماض کن و زبان خود را از گفتار دروغ و بهتان بپند و با سخن چینان دشمنی کن زیرا نزدیک ساختن دروغگو و گستاخی بردروغ کارهای اکنون و آینده ترا تباہ می سازد .

و از اینرو که دروغ سرآغاز گناهان و بهتان و سخن چینی پایان آنها است . چه سخن چینی آفتی است که نه گوینده و نه شنونده آن در امان میماند و خاصیت آن نابسامانی هرامری است و با شایسته کاران و راستگویان دوستی کن و از روی حق و عدالت بیاری مردمان شریف برخیز و ناتوانان را دریاب و صلۀ رحم را مراعات کن و بدان راه خدای تعالی را بجوی و فرمان او را گرامی دار و ثواب آنرا در آن جهان از او درخواست کن .

از هوسهای بد و ستمگری پرهیز و رای و نظر خود را از آنها منصرف کن و براءت خویش را در نزد رعیت از هوسبازی و بیدادی آشکار ساز و سیاست و تدبیر امور مردم از روی عدالت رسیدگی کن و در میان آنان بحق و راستی و معرفتی رفتار کن که ترا براه راست و حقیقت رهبری کند .

هنگام خشم خویشتن دار باش و وقار و بردباری برگزین . از تندخویی و سبکسری و غرور در کاریکه برعهده داری پرهیز و مبادا بگویی من چیره و فرمانروا هستم و هر آنچه بخواهم میکنم زیرا چنین داعیه ترا بزودی در پرتگاه نقصان عقیده و کمی یقین بخدای عزوجل فرومی افکند .

نیت خود را درباره خدای بیهمتا و یقین باو خالص کن و بدانکه کشور و پادشاهی ویژه خداست آنرا بهره خواهد می بخشد و از آنکه خواهد باز میستاند و هرگاه خداوندان زور و آنانکه در دولت و سلطنت زبردستی و توانایی دارند نسبت به نعمتها و نیکیهای خدا ناسپاسی کنند و بکفران نعمت گرایند و در برابر احسانی که خدای عزوجل با آنان ارزانی داشته غرور نشان دهند خداوند با شتاب هرچه بیشتر کاخ نعمت و شکوه آنانرا واژگون میسازد و

۱- اشاره به آیه : توتی الملك من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء . سورة آل عمران ، آیه ۲۵ .

ایشان را کیفر می‌بخشد و هرگز هیچکس را نخواهی یافت که ایزد بشتاب‌تر نعمت از او باز ستاند و او را گرفتار بازخواست گرداند مگر نعمت ناشناسان (از خداوندان سلطه و زور را، آنانکه برایشان دولتی پهناور فراهم آمده است، آنگاه که نسبت به نعمتهای ایزد و احسان وی به ناسپاسی و کفران گرایند و در برابر آنچه خدای عزوجل از فضل خویش بایشان ارزانی فرموده گردن فرازی و دست درازی آغاز کنند .

و آزمندی را از خود دور کن چه بایدگنجینه‌ها و اندوخته‌های تو نیکی و پرهیزکاری و اصلاح حال رعیت و آبادان ساختن شهرها و رسیدگی بامور مردم و حفظ خون «جان»^۱ خلق و دادرسی ستمدیدگان باشد .

و بدانکه هرگاه ثروت را در گنجینه‌ها بیندوزند بهره و سود نمی‌بخشد ولی اگر آنرا در راه صلاح حال رعیت و اعطای حقوق آنان بکار برند و بوسیله آن بار رنج و مشقت را از دوش خلق بردارند ، فزونی می‌یابد و مایه فراوانی نعمت میشود و عامه مردم بدان رستگار میگردند و والیان بدان آرایش می‌یابند^۲ و زمانه‌ای نیکو و پرفراه پدید می‌آید و مردم بارجمندی و بزرگی نایل می‌آیند . پس باید کار گنجینه و خزانه تو پراکندن ثروت در راه آبادانی اسلام و مسلمانان باشد و ازموال خزانه خویش مبالغی بردوستان امیرالمؤمنین (خلیفه) که در برابر تو هستند^۳ تقسیم کن و حقوق آنان را پرداز و بهره رعیت را بطور وافی و بقدری که امور زندگی و معاش آنانرا اصلاح کند در نظر گیر ، چه اگر بدین شیوه رفتار کنی نعمت تو پایدار میشود و از جانب خدای تعالی مستوجب مزید نعمت میگردد و در امر خراج ستانی و گردآوری اموال از رعیت و فرمانروایی خویش توانا تر میشوی و بسبب آنکه دادگری و احسان و نیکی تو شامل حال عموم میشود همه مردم رام میگردند و فرمان ترا بهتر پیروی میکنند و بهره‌چرا اراده کنی آنرا در نهایت گشاده‌رویی و رضامندی می‌پذیرند . و منتهای کوشش

۱- صورت متن از جاهای مصر و بیروت و دسلان است . در «بنی» ده‌ها است که بظاهر معنی «جماعت مردم» مناسب مقام است .
 ۲- از «بنی» در (۱) دجاهای دیگر ؛ و ترتبت به الولاية .
 ۳- در چاپ مشکول بیروت (قبلک بفتح ق و ضم ل) غلط است .

خود را در آنچه بتو یاد آور شدم مبذول دار تا آنها را بکاربندی و باید درین باره همواره خدای ترس باشی چه ثروتی جاوید میماند که آنرا بشایستگی در راه خدا خرج کنند، و سپاسگزاران را بشناس و ایشان را بی پاداش مگذار.

مبادا جاه و غرور اینجهان بیم ازسرای دیگر را از یاد تو ببرد و در نتیجهٔ این غرور از ادای حقوقی که برعهدهٔ تست شانه تهی کنی و سستی و سهل انگاری نشان دهی زیرا سهل انگاری مایهٔ تفریط میشود و تفریط مورث هلاک آدمی است. و باید عمل تو برای خدای عزوجل و در راه او و بامید ثواب آخرت باشد زیرا خدا سبحانه نعمت خود را در این دنیا بکمال بر تو ارزانی داشته و فضل و احسان خود را در نزد تو آشکار ساخته است. و بشکرچنگ زن و بر آن اعتماد کن تا خیر و احسان خدا بتو افزون شود زیرا خدای عزوجل باندازهٔ شکر سپاسگزاران و سیرت نیکوکاران و حقگزاری آنان نسبت به نعمتها و بخشش هایی که بایشان اعطا شده است، مزد و اجر میدهد.

و هیچگاه گناه را کوچک مشمار و حسود را یاری مکن و بر بدکار و فاجر رحمت میاور و بناسپاس انعام مکن و با دشمن بچرب زبانی میرداز و گفتار سخن چین را راست مینگار و به بیوفا اطمینان مکن و بدوستی فاسق مگرای و از گمراه پیروی مکن و ریاکار را مستای و هرگز آدمی را تحقیر مکن و خواهندهٔ بینوا را نومید باز مگردان و بیاطل پاسخ مده^۱ و بگفتهٔ خنده آور در منگر. پیمان شکن مباش و بدروغ فخر مکن^۲ و به نسبت خود مبال و خشم خویش را نمودار مکن و کبر و غرور بخود راه مده^۳ و از روی کبر در زمین راه مروء و سفیهان را برمکش و در طلب آخرت کوتاهی مکن و روزگار را در حال درشتی و بدگویی مگذران^۴ و از روی ترس یا تمایل شخصی نسبت بستمگری چشم پوشی مکن و ثواب آنسرای را درینجهان مخواه و پیوسته با فقیهان مشورت کن و خود را

۱- در متن (ب) و جایهای دیگر: «تحسین» ولی در الجمهره «لا تجبین» است. ۲- در نسخ مختلف: لا تذهبن - لاترهبن هم آمده است. ۳- عبارت: «و از امید جدا مشو» در چاپ (ب) نیست. ۴- اشاره به آیه: لا تمس فی الارض مرحا. سوره الاسری، آیه ۳۹. ۵- عبارت: «و دیده بروی سخن چین مگشای» در چاپ (ب) نیست.

به بردباری عادت ده و از آزمودگان و خردمندان و خداوندان اندیشه و حکمت «دانش و تجربه» فراگیر و مردمان فرومایه^۱ و بخیل را در رأی زنی و مشورت شرکت مده .

و بهیچرو گفتارشان را مشنو زیرا زیان آنان بیش از سود آنهاست . بخل و امساک و ورزیدن در امور رعیت بیش از هرچیز سبب فساد می‌شود . و بدانکه اگر آزمند و طمع‌کار باشی خوی تو چنان خواهد شد که فراوان بگیری و اندک ببخشی و هرگاه برین شیوه باشی ، مگر اندک زمانی ، کار تو باستقامت نخواهد گرایید زیرا رعیت تنها از اینرو بمهر تو دل می‌بندند که بثروت آنان دست درازی نکنی و ستمگری را فروگذاری .

[و هر که با تو صمیمیت کند با وی بدوستی‌گرای و احسان و بخشش خود را از او دریغ مدار]^۲ . [وصافی بودن و صمیمیت ایشان نسبت بتو از راه احسان برایشان و بخشش نیک به آنان پایدار می‌ماند]^۳ .

و ابواب انعام و احسان را بر روی دوستانی که از روی خلوص و صفا بدوستی تو گراییده‌اند بگشای و ایشان را مورد بخشش خویش قرار ده و از بخل و امساک پرهیز و بدانکه بخل نخستین صفتی است که انسان بسبب آن پیروردگار خویش نافرمانی کرده است و شخص نافرمان و سرکش در پایگاه پستی و فرومایگی است و آن موافق گفتار خدای عزوجل باشد که فرماید : «و آنکه نفسش از بخل نگه داشته شود پس ایشان رستگارانند»^۴ . پس بحق و راستی دیوانهای جاده بخشش را هموارکن^۵ و به همه مسلمانان از خراج ناحیه خود بهره‌ای اختصاص ده .

و یقین بدان که بخشش از بهترین اعمال بندگان خداست ، از اینرو از حیث خوی خویش را بدان مجهز کن و خشنود باش که شیوه و رفتار خود را

۱- در چاپ (پ) اهل السرفه . در (ك) «اهل السرقة» ولی در جمهرة که صحیحتر است «اهل الرقة» است و رقة در اینجا بمعنی خساست و فرومایگی است .
 ۲- قسمت داخل کبروشه تنها در چاپ (پ) مندرج است .
 ۳- از «بنی» ۴- و من یوق شح نفسه فاولئك هم المفلحون . سورة الحشر ، آیه ۹ . ۵- در نسخه (پ) بجای «جود» کلمه «جور» است و بهمین سبب دسلان «فسهل» را «بزدای و محوکن» ترجمه کرده است .

بدان بیارایی .

وسپاهیان را مورد تفقد قرارده و بدفاترا آنان درنگر و پایه هریک را رسیدگی کن و برروزی ایشان بیفزای و وسایل معاش آنانرا بحد کافی فراهم آور ، تاخدای عزوجل بدان ایشانرا از تنگدستی برهاند و درنتیجه وضع ایشان مایه توانایی تو شود و از جان و دل بیش ازبیش بفرمان تو سرتسلیم فرود آورند و برای خداوندان قدرت همین خوشبختی بس است که برسپاه و رعیت از راه دادگری و نگهبانی و عنایت و مهربانی و احسان و توانگری خویش بخشایش کنند .

پس امر ناپسندی را که از سوی یکی از آنان (سپاه یا رعیت) پدید آید از راه درپوشیدن جامه فضیلت دیگری و لزوم عمل کردن بدان ، برطرف کن^۲ تا انشاءالله تعالی بکامیابی و رستگاری و صلاح نایل آیی .

و بدانکه پایگاه امر قضا و داوری درپیشگاه خدا ازهمه کارها برتر است ، زیرا داوری همچون ترازوی خداست که بدان احوال مردم در روی زمین بایکدیگر برابر و تعدیل میشود و با اجرای برابری در امر قضا [و کاردیوانی]^۳ روزگار رعیت باصلاح میگراید و راهها امن میشود و ستمدیده داد خویش را از ستمگر میستاند و مردم بگرفتن حقوق خود نایل میآیند و امور معیشت ایشان استوار میگردد و حق طاعت خویش را میگزارند و خداوند ایشان را از تندرستی و عافیت بهره مند میسازد و کار دین استقرار می یابد و سنت ها و شرایع بسبب اجرای حق در کار داوری ، در مجاری خود جریان می یابند .

و در اجرای فرمان خدا نیرومند باش و از شر و فساد^۴ پرهیز و حدود را درباره مردم اجرا کن .

۱- در چاپ بیروت و (مکاتهم) است و صورت متن از «ینی» است دسلان هم کلمه (matricules) آورده است .
 ۲- دسلان عبارت «مکروه احدالبا بین» را بدینسان ترجمه کرده است ؛ پس صفت ناپسند یکی از دو جهان را از راه کسب فضیلت جهان دیگر برطرف کن ، و از «باب» را مرادف «دار» دانسته است . رج-وع به متن عربی نسخه چاپ پاریس ص ۱۳۶ ج ۲ و ترجمه دسلان ص ۱۵۱ ج ۲ شود .
 ۳- در (پ) نیست .
 ۴- در چاپ (ب) «تظیف» است ولی درجمهره و چاپهای دیگر «نطف» آمده که صحیح تر است .

واز شتابزدگی بکاه و دلتنگی واضطراب بخویش راه مده و به بهره و روزی خویش خرسند باش. [و باید قدرت و غلبه تو استقرار یابد و کيفرهایی که تعیین میکنی اجرا شود]^۱.

و از تجربه خویش سود برگیر و هنگام خاموشی بیدار و گاه سخن گفتن استوار باش و با خصم بداد و انصاف رفتار کن و هنگام شبهه درنگ پیش گیر و در استدلال برحکمی که می‌کنی حجت قوی دار و نباید درباره هیچیک از رعایای خود زیر تأثیر حب و بغض واقع شوی و جانب بیطرفی را رها کنی و هنگام داوری به تمایل نسبت به یکی یا خوشرفتاری بدیگری (بناحق) برخیزی یا از سرزنش ملامت‌کنندگان بیندیشی. [بلکه در داوری همواره] تأنی و درنگ کن و مراقبت پیش‌گیر و قضیه را مطالعه کن و بیندیش و نیک دلایل را باهم بسنج و عبرت بگیر و در پیشگاه پروردگارت فروتن باش و بهمه افراد رعیت همراهی کن و حق و حقیقت را بر خویش فرمانروا ساز و هرگز در ریختن خون کسی شتاب موز، زیرا ریختن خون ناحق در نزد خدای عزوجل گناهی عظیم است و بکار مهم خراج نیک عنایت کن چه بدان کار رعیت راست میشود و بهبود می‌پذیرد و خدا آنرا مایه ارجمندی و سرافرازی اسلام و سبب توانگری و برتری مسلمانان قرار داده است، برای دشمنان اسلام خواری و خشم نهفته عاجزانه‌ای و برای کافران مذلت و کوچکی است^۲، پس در تقسیم خراج میان خراجگزاران روش حق و برابری و دادگری پیش‌گیر چنانکه نباید از میزان خراج شریف بعلت شرف، یا توانگر بسبب توانگری وی دیناری بکاهی و حتی نسبت بهیچیک از خواص و حاشیه نشینان و کاتبان درگاه خویش نباید در این باره چشم پوشی کنی. ولی بهیچرو روا نیست بیش از توانایی و طاقت مردم از آنان خراج گرفت و ایشانرا آنچنان مکلف ساخت که از حد معین خراج تجاوز کند و بافراط -

۱- قسمت داخل کروه در جاهای (ا) و (ب) و (ک) نیست. ۲- در جاب بیروت: - برای دشمن اسلام و دشمن مسلمانان ...

کاری و دستگیری منجر شود) و باید همه مردم را به حق و حقیقت تلخ برانگیخت.^۱ زیرا چنین روشی بهتر رعیت را بهم الفت می‌دهد و باید در راه خشنودی عامه بکوشی. و بدانکه این فرمانروایی ترا بمنزله گنجور و نگهبان و پاسبان رعیت قرار داده است و ازینرو زیردستانت را «رعیت» مینامند که تو همچون شبان و قیم آنان هستی. پس باید خراج آنچنان گرفته شود که آن را از مازاد مخارج خویش بی هیچ عسرت اعطا کنی (و در پرداخت آن دچار دشواری و سختی نشوند) و باید آن خراج را در راه استواری و بهبود زندگانی و اصلاح نابسامانیها و «هموار ساختن ناهمواریهای» امور مردم صرف کنی. و کسانی را بر رعیت بگمار که از خداوندان رأی و تدبیر و تجربه و بصیرت باشند و سیاست کشور - داری را بدانند و بپاکدامنی متصف باشند، و آنوقت روزی و امور معاش ایشان را بحد کافی و فراوان تأمین کن. چه امرگماشتن چنین کارگزارانی درین پایگاهی که بتو واگذار شده است از مهمترین واجبات تو بشمار میرود و نباید هیچگونه سرگرمی و کار دیگر ترا از آن غافل کند چه اگر این شیوه فرمانروایی را برگزینی و وظایف و واجباتی را که برعهده تست انجام دهی مایه مزید نعمت تو از سوی پروردگار خواهد شد و مردم رفتار ترا بنیکی یاد خواهند کرد و بدان محبت رعیت را بسوی خود جلب خواهی کرد^۲ و بصلاح و رستگاری رعیت یاری خواهی نمود، آنگاه نیکبها و برکات بشهر تو روی می‌آورد و در ناحیه تو آبادانی منتشر میشود و در استان تو فراوانی نعمت پدید می‌آید و میزان خراج تو فزونی مییابد و ثروت بیکران بدست می‌آوردی و میتوانی بوسیله آن سپاهیان خود را تربیت کنی^۳ نیرومند شوی و از راه پراکندن ثروت و بذل و بخشش در میان مردم خشنودی عامه را بدست آوری و آنگاه در نزد دشمن خویش بحسن سیاست و دادگری جلوه گر میشوی و بداشتن داوران و فرمانروایان دادگر و ساز کارزار و نیرو و بسیج در کلیه امور خویش نایل میگرددی. پس در این شیوه

۱- از (بنی) و (۱) در چاپ بیروت: بجای (مر) بملط (امر) است. ۲- (۱) استجرت. (ب) اجترت.

۳- ارتباط: (ب) ارتضاء «بنی» ارتباط. و صورت متن از نسخه اخیر است.

پسندیده مسابقه وار بکوش و هیچ چیزی را بر آن مقدم مدار تا فرجام کار ستوده ای داشته باشی ، انشاء الله تعالی .

و به هر يك از استانهایی که زیر فرمانروایی تست کسانی امین گسیل کن تا اخبار مربوط بکار گزارانت را بتو خبر دهند و روش کار و طرز رفتار آنها را برای تو بنویسند تا چنان از وضع کار آنان آگاه شوی که گویی با همه کار گزاران خود در تمام کارهای شان همراهی و طرز رفتار ایشان را بچشم می بینی .

و هر گاه بخواهی کار گزاران خود را بکاری فرمان دهی در فرجام دستوری که میخواهی صادر کنی نیک بیندیش آنگاه اگر آنرا مایه سلامت و بهبود مردم بیابی و امیدوار شوی که بدان میتوان رعیت را از گزند ها رهانید و کار نیک انجام داد آنوقت دستور خویش را صادر کن و گرنه از آن منصرف شو و بکسانی مراجعه کن که در آن بینایی و آگاهی دارند ، سپس بسیج و وسایل آنرا بکمال فراهم کن زیرا چه بسا که مرد در امری می اندیشد و آنرا بروفق دلخواه خود انجام می دهد و آنگاه این عمل ، او را گمراه می سازد و بشگفتی وامیدارد و اگر در فرجام آن نیندیشد سبب نابودی او میشود و کارش به تباهی می گراید

پس در هر کاری که آغاز میکنی دورانندیشی و احتیاط را از دست مده و پس از یاری خدای عزوجل آنرا با نیرو و بسیج بتن خویش انجام ده . و در همه کارها همواره از پروردگار خویش طلب خیر کن . و کار امروز را بفردا میفکن و پیوسته آنرا بتن خویش پایان ده چه فردا هم کارها و پیش آمدهایی پدید می آید که ترا از کار بتأخیر انداخته امروز باز میدارد . و بدانکه هر گاه روزی سپری شود آنچه در آن باشد نیز سپری میگردد و اگر کار امروز را بتأخیر افکنی فردا کار دو روز در پیش تو گرد خواهد آمد و چنین وضعی ترا سنگین بار خواهد کرد چنانکه سرانجام به بیماری تو منجر گردد ، ولی اگر هر روز کار همان روز را انجام دهی روح و بدنت قرین آرامش و آسایش میشود و امور سلطان را استوار میکنی .

و عنایت خود را از مردم آزاده بویژه سالخوردگان و آنانکه بصفای ضمیرشان اعتمادداری و دوستی و پشتیبانی آنانرا از راه خیرخواهی و مشورت بمعاینه آزموده و بصمیمیت و خلوص آنان پی برده‌ای، دریغ مدار و ایشان را برگزین و دربارهٔ آنان نیکی کن. همچنین خداوندان خاندانهای شریف را که گرفتار نیازمندی شده‌اند مشمول عواطف خویش کن و وسایل معاش ایشانرا بر عهده گیر و دراصلاح حال آنان بکوش تا کمترین رنجی از بینوایی احساس نکنند^۱ و در رفاه بسربرند. و وقت خاصی تعیین کن تا بتن خویش بکارهای بینویان و درماندگان رسیدگی کنی و بشکایت کسانی که قادر نیستند نزد تو بنظم آیند درنگری و بدرد بیچارگانی که از چگونگی مطالبهٔ حقوق خویش آگاه نیستند بررسی. چنین کسان را در آن روز معین پذیر و همچون کسی که بفزونی و با مهربانی کامل از حال زیردستان خویش می‌پرسد از وی پرسش کن^۲.

و برای اینگونه امور گروهی از شایستگان رعیت خویش را برگزین و با آنان فرمان ده تا بکار کسانی که یاد کردیم رسیدگی کنند و نیازمندیها و حالات آنان را بتو باز گویند تا تو دربارهٔ چگونگی اصلاح حال ایشان بیندیشی و راهی بجویی که خداوند آنانرا بصلاح رهبری فرماید. و از حال مردمان تیره بخت، بویژه یتیمان و بیوه زنان سیه روزگار، تفقد کن و روزی آنانرا از بیت‌المال پرداز و در مهربانی و عطف و بخشش باینگونه کسان به امیرالمؤمنین، که خدای او را ارجمند کند، اقتدا کن تا خدای تعالی بسبب عنایت تو روزگار ایشان را اصلاح فرماید و مایهٔ برکت و فزونی روزی تو شود.

و برای نایبانیان از بیت‌المال وظیفهٔ خاصی تعیین کن و کسانی را که از این گروه حافظان و راویان قرآنند و بیشتر آن را از بردارند^۳ بردیگران مقدم دار و برای بیماران مسلمانان بیمارستانهایی برپاکن و بیماران را در آنها پناه ده و متصدیان و پرستارانی برای بیمارستانها برگزین که بحال بیماران رسیدگی

۱- (منافرا) در (۱) بجای: (مسا) در «ینی» درست نیست ۲- (اخفی) در (۱) بجای (احفی) در «ینی» غلط است. ۳- در (۱) کلمه «فی الجراید» زاید یا محرف بنظر می‌رسد بویژه که در «ینی» نیست.

کنند و پزشکانی را برگمار که دردها و بیماریهای ایشانرا درمان سازند و آرزوها و خواهشهای آنانرا تا آنجا که مایه اسراف بیت‌المال نشود برآور . و بدانکه خوی مردم چنانست که هرچند حقوقشان را ارزانی داری و بهترین آرزوهایشان را برآوری ، اگر خود نتوانند نیازمندیهایشان را بفرمانروایان عرضه دارند ، چندان خشنود و خوشحال نمیشوند ، چه آنان طمع دارند که با دیدار فرمانروایان به همراهی بیشتر نایل آیند و چه بسا کسانیکه بکار مردم رسیدگی میکنند بعلت بسیاری کارهایی که بآنها رجوع می‌شود و بردن رنج فکری و ذهنی فراوان برای حل مشکلات ایشان ، سرانجام افسرده و دلتنگ میشوند و از پذیرفتن مردم گوناگون رنج و مشقت میبرند ولی کسیکه شیفته عدل و داد مییاشد و بمحاسن آن در این دنیا و فضیلت ثواب آخرت آگاه است مانند فردی نیست که از هرچه او را بخدا نزدیک سازد استقبال میکند و همواره بخشایش خدا را میطلبد ، پس تا میتوانی اجازه بده که مردم بیشتر نزد تو آیند و روی خودرا بآنها نشان ده^۱ و پاسبانان و نگهبانان خویش را در برابر آنان به آرامی و نرمی فرمان ده^۲ . و با آنان فروتنی کن و با خوشرویی و چهره باز برایشان نمودار شو و با آنان بنرمی پسرش و گفتگوکن و از راه بذل و بخشش مهربانی و عطوفت خویش را بآنان نشان ده و هرگاه چیزی بایشان می‌بخشی آنرا از روی سخاوت‌مندی و طیب نفس و برای کسب احسان و اجر بی‌تکدر (خاطر) و یا منت نهادن^۳ . چه چنین بخششی همچون بازرگانی سودآوری خواهد بود ، انشاءالله تعالی .

و از حوادث اینجهان و صاحبان قدرتی که پیش از تو در قرون گذشته و در میان ملت‌های انقراض یافته ریاست و فرمانروایی داشته‌اند پند و عبرت گیر . آنگاه در همه حالات زندگانی خویش بفرمان خدای سبحانه و تعالی متوسل شو و در ایستگاه مهر و دوستی او ثابت قدم باش و بشریعت و سنن او عمل کن و در راه اجرای دین و کتاب او بکوش و از هرچه مابین آن باشد و بخشم خدای عزوجل

۱- در برخی از نسخ ؛ و برای ایشان روبرت را آشکارکن .

حواسک در چاپ بیروت و برخی از نسخ دیگر درست نیست .

۲- در «ینی» و (۱) (جراسک) است و صورت

۳- در (ینی) عبارت با نسخه‌های دیگر متفاوت

است ولی مفهوم همه یکی است .

منتهی گردد بپرهیز . و بر کیفیت اموالی که کارگزاران تو گرد میآورند و خرج میکنند آگاه باش و ثروت حرام بدست میاور و راه اسراف پیش مگیر و بیشتر با دانشمندان همنشینی کن و با آنان در امور بشورت پرداز . و برتست که به پیروی از سنتها و اجرای آنها و متصف شدن بکمکارم اخلاق و فضائل عالی شیفته باشی .

و باید گرامی‌ترین همزمان و خواص تو کسانی باشند که هرگاه عیبی در تو بینند شکوه تو آنان را از بازگفتن آن بتو در نهان و دانا کردن تو بدان نقص باز ندارد^۱ . زیرا چنین کسانی خیرخواه ترین یاران و دوستان و بهترین پشتیبانان تو باشند و بکارگزاران درگاه و کاتبان خویش عنایت کن و برای هر يك از کاتبان و کارگزاران در هر روز وقت معین اختصاص ده تا نزد تو آیند و نامه‌ها و اموری را که باید مورد مشاوره قرار گیرد مطرح کنند و نیازمندیهای کارگزاران و امور استانی را که قلمرو فرمانروایی تست و وضع حال رعیت را بتو بازگویند . آنگاه باید با دقت کامل گوش و دیده و فهم خود را بمسائلی که مطرح میشود متوجه سازی و هر يك را چندین بار مورد بررسی قرار دهی و درباره آنها نیک بیندیشی و آنچه را با حق و حقیقت و دوراندیشی و خرد موافق باشد بپذیری و دستور اجرای آنرا صادر کنی و خیر و نیکی را درباره آنها از خدا بخواهی و در مطالبی که مخالف حق و دوراندیشی باشد تأمل و درنگ کن و آنها را از اهل بصیرت بپرس .

بر رعیت خود یا دیگر کسان بخاطر احسان یا کار نیکی که انجام میدهی منت منه ، و از هیچکس جز وفاداری و استقامت و یاریگری بامور مسلمانان چیز دیگری مپذیر و جز در برابر اینگونه صفات بکسی احسان مکن .
این نامه مرا نیک دریاب و بدقت در آن بیندیش و آنرا بکار بند و از خدا در همه امور خویش یاری جوی و از وی طلب خیر کن زیرا خدای عزوجل همراه شایستگی و شایستگیان است .
و باید بزرگترین سیرت و بهترین شیفتگی تو چیزی باشد که مایه

خشنودی خدای عزوجل و نظام دین و ارجمندی و قدرت پیروان دین او گردد و سبب عدالت و شایستگی در میان ملت اسلام و هم عهدان «اهل ذمه» آنان شود.

و من از خدای عزوجل مسئلت میکنم که بتو یاری کند و ترا توفیق بخشد و هدایت فرماید و حفظ کند، والسلام.

و مورخان گفته‌اند که چون این نامه شیوع یافت مایه شگفتی مردم گردید و خبر آن بمأمون رسید و چون بر مأمون خوانده شد گفت ابوالطیب، یعنی طاهر، هیچیک از امور دنیا و دین و تدبیر و رأی و سیاست و صلاح کشور و رعیت و حفظ سلطان و طاعت خلفا و تحکیم خلافت را فرونگذاشته مگر آنکه همه آنها را بخوبی و استواری بیان کرده و درباره هر یک اندرزهای وافی داده است. سپس فرمان داد که آنرا در نسخه‌های بسیاری استنساخ کنند و بسوی همه کارگزاران نواحی گوناگون بفرستند تا از آن پیروی کنند و دستورها و پندهای آنرا بکار بندند. و این نیکوترین دستوری است که درباره سیاست اجتماع بشری بر آن دست یافتیم. [و خدا بفرماید که بخواد الهام میکند]^۱.

فصل پنجاه و دوم

در باره فاطمی و عقایدی که مردم در این خصوص دارند
و کشف حقیقت آن

آنچه در میان عموم مسلمانان بمرو زمان شهرت یافته اینست که ناچار باید در آخر الزمان مردی از خاندان پیامبر، ص، ظهور کند و دین را تأیید بخشد و عدل و داد را آشکار سازد و مسلمانان از او پیروی خواهند کرد و بر کشورهای اسلامی استیلا خواهد یافت و او را مهدی مینامند. و خروج دجال و وقایع پس از آن از نشانه‌های رستاخیز (ثابت در صحیح) بر اثر آن است و آنگاه عیسی (از آسمان) فرود می‌آید و دجال را میکشد یا اینکه با ظهور مهدی فرود می‌آید و او را

۱- در چاپ (ب) چنین است و جاهای دیگر چنین پایان می‌یابد: «و خدا دادا تر است».

در کشتن دجال یاری میدهد و در نماز بمهدی اقتدا میکند. و در این باره با حدیثی استدلال میکنند که ائمه محدثان آنها را تخریح کرده‌اند.

و کسانی که منکر این امر اند درباره آنها سخن رانده و چه بسا که با آنها ببعضی اخبار دیگر معارضه کرده‌اند. و متأخران از متصوفه در امر فاطمی طریقت دیگری دارند و بنوع خاصی استدلال میکنند و چه بسا که در این باره متکی به کشف میباشند که اصل و اساس طریقت آنانست. و ما هم اکنون در اینجا احادیثی را که در این باره نقل شده است میآوریم و هم مظان^۱ (عیبجویهای) منکران و مستندات آنها را یاد میکنیم سپس بنقل سخنان متصوفه و عقاید و آراء ایشان در اینخصوص میپردازیم تا نظر صحیح در این باره آشکار شود، انشاءالله تعالی.

گروهی از پیشوایان علم حدیث اخبار مربوط به مهدی را تخریح کرده‌اند که عبارتند از ترمذی^۲ و ابوداود^۳ و بزار^۴ و ابن ماجه^۵ و حاکم^۶ و طبرانی^۷ و ابویعلی موصلی^۸، و این گروه احادیثی را که تخریح کرده‌اند بجماعتی از صحابه مانند علی، ع، و ابن عباس و ابن عمر و طلحه و ابن مسعود و ابوهریره و انس و ابن حارث بن جزء نسبت داده و اسانیدی^۹ آورده‌اند که چه بسا منکران بر آنها خرده گرفته‌اند، چنانکه هم اکنون آنها را یاد میکنیم. چه در نزد محدثان معروفست که جرح مقدم بر تعدیل است از اینرو هرگاه در بعضی از رجال اسانید عیبجویی

۱- اصطلاح حدیث است. ۲- ابوعلی محمد ترمذی مؤلف یکی از صحاح سنه درباره حدیث، متوفی سال ۲۷۹ هجری. ۳- ابوداود سلیمان مؤلف مجموعه‌ای از احادیث. وی سال ۲۷۵ در بصره درگذشته است. ۴- ابوبکر احمد بن هارون بزار مؤلف مسند بزرگی از اخبار صحاح. در بصره متولد شده است و سال ۲۹۲ هجری در زمله درگذشته است. ۵- ابو عبدالله محمد بن یزید بن ماجه قزوینی از محدثان بزرگ و صاحب یکی از صحاح سنه که بنام سنن ابن ماجه معروفست. او سال ۲۰۹ متولد شده و در ۲۷۳ درگذشته است. و رجوع بلفت نامه دهخدا شود. ۶- محمد بن عبدالله بن محمد بن حمویه معروف بحاکم نیشابوری صاحب تألیفات بسیار در علم حدیث و تاریخ است و سال ۴۰۳ درگذشته است. رجوع بلفت نامه دهخدا شود. ۷- ابوالقاسم سلیمان طبرانی که در طبریه متولد شده، صاحب معجمی در احادیث، متوفی سال ۳۶۰ هجری. ۸- ابویعلی احمد بن علی بن منی تمیمی واعظ و محدث موصلی. از راست مجموعه‌ای در حدیث و کتاب معجم الصحابه و کتاب المسند، وفات وی بموصل در ۳۰۷ هجری است (لفت نامه دهخدا). ۹- اسانید جمع اسناد است و اسناد در حدیث اینست که بگویند: فلان از فلان وارد از پیامبر بما خبر داده است (تمریفات جرجانی).

و نکوهشی از قبیل غفلت یا بدی حفظ یا کمی ضبط^۱ یا ضعف یا سوء رأی بیابیم عیب‌های مزبور به صحت حدیث هم راه خواهد یافت و آنرا سست خواهد کرد، و نباید گفت چه بسا نظیر این گونه عیبجوییها ممکنست به رجال صحیحین (صحیح مسلم و بخاری) نیز راه یابد چه اجماع محدثان بر اینست که آنچه را بخاری و مسلم در آنها آورده‌اند مقرون بصحت است و هم اجماع امت بر اینست که باید احادیث آنها را بقبول تلقی کرد و به آنها عمل نمود و اجماع خود بزرگترین و نیکوترین وسیله حمایت و دفاع است. و جز صحیحین دیگر کتب حدیث این منزلت را ندارند چه به آنچه از ائمه حدیث در این باره نقل شده در اسانید آن دو مجال سخن می‌یابیم.^۲

و ابوبکر بن ابوخیثمه^۳. بنا بر آنچه سهیلی^۴ از وی نقل کرده، در گردآوری احادیث مربوط به مهدی تتبع فراوان کرده است چنانکه گوید غریب‌ترین آن اخبار از لحاظ اسناد حدیثی است که ابوبکر اسکاف در کتاب فواید الاخبار آورده و آنرا به مالک بن انس^۵ از محمد بن منکدر^۶ از جابر، مستند کرده است، گفت پیامبر، ص، فرمود: هر که مهدی را تکذیب کند کافر شده است و هر که دجال^۷ را تکذیب کند دروغ گفته است.

و درباره طلوع آفتاب از مغرب نیز چنانکه گمان میکنم نظیر این معانی را بیان کرده و همین اندازه غلو کافی است، و خدا بصحت طریق آن به مالک بن انس داناتر است باینکه ابوبکر اسکاف در نزد ائمه حدیث متهم و سازنده است. و اما ترمذی و ابوداود سندشان را به ابن مسعود^۸ از طریق عاصم بن

۱- در اصطلاح رساندن سخن بگوش شنونده است. همان نحوه آنرا از دیگری فرا گرفته و باید سخن را درک کرده باشد چنانکه هنگام رساندن آن بدیگری معنی آن بر شنونده روشن و هویدا باشد آنگاه در حفظ آن چندان بکوشد و چنان آنرا بیاد آورد که هنگام شنوایان بفریب بتواند بی هیچگونه تغییری آن سخن را همچنانکه شنیده و دریافته ادا کند (کشاف اصطلاحات الفنون). ۲- از «ینی» ۳- ابوبکر احمد بن ابوخیثمه مؤلف کتابی است در تاریخ حدیث و هم درباره علم حدیث تألیف دارد. وی بسال ۲۷۹ هجری درگذشته است. ۴- ابوالقاسم عبدالرحمن خثعمی سهیلی که در مالقة از شهرهای اندلس متولد شده و ابن خلکان و حاجی خلیفه کتب بسیاری بوی نسبت داده‌اند. او بسال ۵۸۱ درگذشته است. ۵- امام مالک بن انس از بنیان گذاران یکی از چهار مذهب سنت و جماعت وی بسال ۱۷۹ در مدینه درگذشته است. ۶- ابوبکر محمد بن منکدر از خاندان قریش و در علوم قرآن و حدیث از فقاوت بوده است. وی در سال ۱۳۱ درگذشته است. ۷- «ینی» دخان ۸- ابن عباس (ک) و (ب) و (ا). عبدالله بن مسعود محدث و یکی از صحابه پیامبر بوده است.

ابی النجود^۱ یکی از قراء سبعة از زرین جیش^۲ از عبدالله بن مسعود از پیامبر، ص، تخریج کرده اند بدینسان: اگر از دنیا بجز يك روز باقی نماند (زایده گوید)^۳ خدا آن روز را دراز میکند تا (مردی از «دودمان» من یا) از خاندان مرا برانگیزد که نام او و نام پدرش با نام من و نام پدرم یکیست. این لفظ ابوداود است و بر آن سکوت کرده است و در رساله مشهور خود گفته است آنچه در کتاب خود بر آن سکوت کرده است از حدیث‌های شایسته می‌باشد. و لفظ ترمذی چنین است: دنیا از میان نمی‌رود مگر آنکه مردی از خاندان من که نام او با نام من یکیست بر عرب فرمانروا میشود. و در لفظ دیگر چنین است: تا اینکه بعد مردی از خاندانم بولایت برسد. و در باره هر دو لفظ گوید حدیثی حسن و صحیح است. و هم آنرا از طریق موقوف بر ابوهریره روایت کرده است.

و حاکم گوید: ثوری^۴ و شعبه و زایده و دیگر از ائمه مسلمانان از عاصم آنرا نقل کرده اند. و گوید: و کلیه طرق عاصم بروایت از زر و او بروایت از عبدالله بنا بر آنچه اصل آنها را از استدلال به اخبار عاصم آشکار کردم صحیح است، زیرا او یکی از پیشوایان مسلمانان است، انتهى.

ولی احمد بن حنبل گفته است که عاصم مردی صالح و قاری قرآن و نیکوکار و ثقة بوده است لیکن اعمش حافظه بهتر و قوی‌تر از عاصم داشت، و همچنین شعبه اعمش را در تثبیت حدیث بر عاصم ترجیح میداده است. و عجلی گوید در خصوص روایات او از زر و ابی وائل درباره او اختلاف روی داده است و این گفته اشاره به ضعف روایت او از آنهاست.

و محمد بن سعد گوید: عاصم مردی ثقة بود ولی در احادیث بسیار اشتباه میکرد و یعقوب بن سفیان گوید در حدیث او اضطراب است.

و عبدالرحمن بن ابی حاتم گوید بیدرم گفتم که ابوزرعه میگوید عاصم مردی ثقة است، گفت این مرتبه را ندارد. و ابن علی درباره او گفتگو کرده و گفته است هر کس نام او عاصم بوده سوء حفظ داشته است. و ابوحاتم گوید: محل

۱- ابوبکر عاصم بن ابی النجود از موالی قبیله جذیمه و متبحر در علوم قرآن متوفی بسال ۱۲۷ هجری.

۲- از «ینی» در (ب): از زرین ابی جیش است. ۳- از «ینی» ۴- «ینی» ترمذی و شعبه و زایده.

عاصم در نزد من محل صدق است ولی با همه اینها حافظ نبوده است . و گفتار نسایی درباره او مختلف است و ابن فراش گوید در حدیث او ناآشنایی (نکرة) است و ابوجعفر عقیلی گوید بجز سوء حفظ عیبی در او نبوده است. و دارقطنی^۱ گوید در حفظ او چیزی (عیبی) است . و یحیی قطان گوید هیچ مردی را نیافتم که نام او عاصم باشد جز اینکه او را در حفظ در مرتبه‌ای پست یافتیم . وهم گوید شنیدم که شعبه میگفت عاصم بن ابی النجود بما خبر داد و در نفس من نسبت باو چیزی (سوء ظنی) هست .

و ذهبی گوید او در قرائت (قرآن) قابل اعتماد است^۲ ولی در حدیث مقامی فروتر از آن دارد راستگو است و حدیث او حسن است و اگر استدلال کنند ده شیخین (بخاری و مسلم) از او حدیث روایت کرده‌اند باید گفت که آنها منحصر و تنها از وی روایت نکرده‌اند بلکه روایت از او مقرون به راویان دیگر نیز بوده است .

و ابوداود در همین موضوع حدیثی از علی ، رض ، تخریج کرده بروایت فطر^۳ بن خلیفه (بنفاء) از قاسم بن ابوبزه^۴ و او از ابوطیفیل^۵ و او از علی ، رض ، و علی از پیامبر ، ص ، که گفت :

اگر از مدت دنیا بیش از یکروز هم باقی نمانده باشد در آن روز خدا مردی را از خاندان من برخواهد انگیخت که زمین را پس از آنکه پر ازستمگری و بیدادگری بوده است پر عدل و داد کند. و هر چند احمد^۶ و یحیی بن قطان و ابن - معین و نسایی و دیگران فطر بن خلیفه را موثق دانسته‌اند ولی عجلی گفته است : حدیث او حسن است ولی در او اندکی بوی تشیع است . و ابن معین^۷ هم یکبار

۱- علی بن عمر دارقطنی که از محدثان بزرگ و نامور و علمای متبحر و عمیق در تفسیر و علوم قرآن بشمار میرفت در بنفاد متولد شده و بسال ۳۸۵ هجری درگذشته است . ۲- در « ینی » عبارت ناخوانایی است که دسلان بدینسان آن را ترجمه کرده است : وی در مورد سهو است . ۳- فطر بن خلیفه گویا در آغاز قرن سوم هجری میزیسته است . و قطن بجای : فطر در (ا) غلط است . ۴- ابومسرة : (ك) و (ا) و (ب) ۵- ابوطیفیل عامر بن واثله کنانی مکی و بقول بعضی عمرو بن واثله از صحابه پیامبر بود و در روزگار خلافت علی علیه السلام مصاحبت آنحضرت را برگزید و در همه جنگها در رکاب آن حضرت بود و در سال صد هجری درگذشت رجوع به استیجاب ولت نامه دهخدا شود . ۶- مقصود احمد بن حنبل است . ۷- ابوزکریا یحیی بن معین انباری مولی جنید بن عبدالرحمن غطفانی از محدثان نامور بشمار میرود و در سال ۲۳۳ در مدینه درگذشته است .

گفته است او محدثی موثق و شیعه است. واحمد بن عبدالله بن یونس گفته است ما بر فطر می گذشتیم و او مطروح بود و از او هیچ خبری نمی نوشتیم ، و بار دیگر گفته است : من با او می گذشتم و او را مانند سگ فرو می گذاشتم .

و دارقطنی گفته است بقول وی استناد نمیشود ، و ابوبکر بن عیاش گفته است روایات او را تنها بدان سبب فرو گذاشتم که وی به مذهبی ناشایست منتسب بود .

و گوزگانی (جوزجانی) گوید او منحرف از راه حق است و موثق نیست ، اتمی .

و هم ابوداود آنرا به علی رضی الله عنه ، نسبت داده و حدیث را بدینسان تخریح کرده است :

از هارون^۱ بن مغیره از عمرو بن^۲ ابی قیس از شعیب بن^۳ خالد از ابواسحاق سیعی: روایت شده است که علی ، ع ، در حالیکه بفرزندش حسن نگریست فرمود این فرزندم سید است چنانکه رسول ، ص ، او را بدین عنوان نامیده در آینده از نسل او مردی بجهان خواهد آمد که بنام پیامبر شما موسوم خواهد بود و در خوی بوی شباهت خواهد داشت ولی در خلقت باو شبیه نخواهد بود^۴ ، آنگاه داستان او را شرح داد که وی زمین را پر از داد خواهد کرد .

و هارون گفت : عمرو بن ابوقیس از مطرف بن طریف از ابوالحسن از هلال بن عمرو بما روایت کرد که شنیدم علی ، ع ، بروایت از پیامبر ، ص ، فرمود مردی از ماوراءالنهر (جیحون) ظهور میکند که او را حارث مینامند و پیشرو لشکریان او مردی بنام منصور خواهد بود برای خاندان محمد (امر) را مهتد می کند یا سلطه و قدرتی فراهم می سازد همچنانکه قریش بسبب رسول خدا ، ص ، قدرت و توانایی بدست آورد بر هر مؤمنی یاری کردن بوی واجب است ، یا فرمود : اجابت دعوت او بر هر مؤمنی واجب است . ابوداود در این حدیث سخنی نگفته

۱- مردان در جاهای (ا) و (ب) و (ث) . ۲- عمر بن : (ا) و (ب) و (ک) ۳- از «ینی» در جاهای ۱ مصر و بیروت : از شعیب بن ابی خالد . ۴- نسفی : (ا) و (ب) و (ک) . ۵- فنبهه فی الخلق ولا یشبهه فی الخلق در «ینی» بویژه بالای (خلق دوم) ضمه است و بنا بر این معنی بمکس می شود .

وسکوت کرده است ولی در جای دیگر دربارهٔ هارون گفته است که او از فرقهٔ شیعه است و سلیمانی گفته است دربارهٔ او باید تأمل کرد.

و ابوداود در خصوص عمرو بن ابی قیس گفته است قوی نیست و در حدیث او خطا دیده میشود.

و ذهبی گفته است راستگو است ولی دارای اوهام است. و اما ابواسحق سبیمی هر چند در صحیحین احادیثی از وی تخریح شده است ولی ثابت گردیده است که در پایان زندگی عقل او تباه شده است. و روایت وی از علی، ع، منقطع است، چنانکه روایت ابوداود از هارون بن مغیره نیز بر همین صفت است.

و دربارهٔ زنجیر روایت (سند) دوم ابوالحسن و هلال بن عمرو مجهولاند و ابوالحسن شناخته نشده است بجز اینکه مطرف بن طریف از او روایت کرده است، انتهى.

و هم ابوداود از ام سلمه و نیز ابن ماجه و حاکم در مستدرک از طریق علی بن نقیل بدینسان تخریح کرده‌اند: از سعید بن مسیب از ام سلمه روایت کرده‌اند که گفت شنیدم پیامبر، ص، میگفت مهدی از خاندان من از نسل فاطمه است. و ابوداود این گفته را بیان کرده و بر آن خاموشی گزیده است و ابن ماجه مهدی را از نسل فاطمه آورده است، و لفظ حاکم چنین است: شنیدم رسول، ص، دربارهٔ مهدی سخن میگفت و فرمود ظهور او حق است و او از خاندان فاطمه است. و در تصحیح و تخطئه آن گفتگو نکرده است. و ابوجعفر عقیلی آنرا ضعیف دانسته و گفته است علی بن نقیل را بر این حدیث تبعیت نمیتوان کرد و جز بهمین حدیث شناخته نشده است.

و هم ابوداود از ام سلمه حدیث دیگری تخریح کرده بروایت صالح ابوالخلیل از یکی از یارانش و او از ام سلمه و او از پیامبر که فرموده است: هنگام مرگ یکی از خلفا اختلافی روی میدهد و مردی از اهل مدینه گریزان بسوی مکه میرود و گروهی از مردم مکه نزد وی می‌آیند و او را بیرون

می‌آورند، در حالیکه او اکراه دارد، سپس میان رکن^۱ و مقام^۲ با او بیعت میکنند. آنگاه لشکریانی از شام برای نبرد با او گسیل میدارند ولی آنها در صحرای میان مکه و مدینه بزمین فرو می‌روند و هنگامیکه مردم این وضع را مشاهده میکنند آنوقت ابدال^۳ شام و گروههای مردم عراق نزد او می‌روند و با وی بیعت میکنند. سپس مردی از قریش که دایبهای او از قبیله کلب هستند پدید می‌آید و لشکریانی بسوی آنان گسیل میشود و آن لشکریان بر آنها غلبه می‌یابند و کسانی حسرت خواهند برد که غنائم کلیه را نینند، آنگاه آن مرد بتقسیم همه آن ثروت می‌پردازد و در میان مردم بروفق سنت پیامبر ایشان، ص، رفتار میکند و اسلام در سراسر زمین مستقر می‌شود و مدت هفت سال در میان مردم میماند و آنگاه فوت میکند و مسلمانان بر او نماز میخوانند. ابوداود گفته است که برخی از هشام روایت کرده‌اند که وی نه سال زندگی خواهد کرد و گروهی گفته‌اند هفت سال بسر خواهد برد.

سپس ابوداود همین حدیث را بنقل ابوالخلیل از عبدالله بن حارث و او از ام سلمه روایت کرده است. پس بدین سان موضوع مبهم اسناد اول آشکار شده است زیرا رجال حدیث آن از رجال صحیحین هستند و مورد نکوهش و عیبجویی نمیباشند و برخی هم گفته‌اند که حدیث مزبور بروایت قتاده از ابوالخلیل است و گاه گفته‌اند که این روایت قتاده از ابوالخلیل است و قتاده مدلس است و آن را معنعن کرده است. و حدیث مدلس پذیرفته نمیشود جز آنکه ابوداود در فصول و ابواب مهدی بصراحت حدیث را آورده است.^۴

و هم ابوداود حدیثی تخریج کرده و حاکم هم از وی تبعیت نموده است بدینسان که از طریق عمران قطان و او از قتاده و او از ابونضره و او از ابوسعید خدری بروایت از پیامبر، ص، گفته است که مهدی از من است، گشاده پیشانی

۱- حجر اسود (منتهی الارب). ۲- مقام ابراهیم در خانه کعبه. ۳- گروهی از اولیاء الله که حق تعالی عالم را بوجود ایشان قائم دارد و آن همه در عالم هفتاد شخصند و هر یک در جاهای دیگر و اگر یکی از آنان بمیرد دیگری از مردم بجای او مقرر شود (غیاب). ۴- «مکر آنچه بسمع آن تصریح شده باشد با اینکه در این حدیث تصریحی در باره نام مهدی نیست آری ابوداود آنرا در ابواب آن آورده است. (ب) و (ک) و (ل)».

است و نوک بینی او بلند خواهد بود، وی زمین را پر عدل و داد خواهد کرد از آن پس که ستمگری و جور آنرا فرا گرفته باشد و هفت سال فرمانروایی میکند. اینست عبارت ابوداود و سخنی در این باره نمیگوید، و عبارت حاکم چنین است: مهدی از خاندان ماست بلند بینی است و نوک آن بلند و گشاده پیشانی خواهد بود زمین را از داد و عدل پر میکند. از آن پس که ستمگری و جور آنرا فرا گرفته باشد، بدینسان میزید و دست چپ و دو انگشت شست و ابهام دست راستش را گشود و سه انگشت دیگر را بست. حاکم گوید: این حدیث صحیح است ولی بشرط آنکه با اصول مسلم موافقت کند، و او آنرا تخریح نکرده است. انتهى.

و درباره استدلال به احادیث عمران قطان اختلاف نظر است و بخاری از او بعنوان استشهدا و نه بطور اصالت روایت کرده است و یحیی قطان از او نقل روایت نمی نمود.

و یحیی بن معین درباره او گفته است: حدیث او [همیشه]^۲ قوی نیست و بار دیگر گفته است: چیزی نیست.

و احمد بن حنبل گفته است: امیدوارم که از لحاظ حدیث صالح باشد و یزید بن زریع گفته است او مردی از حروریه^۳ بوده و شمشیر کشیدن بر روی اهل قبله (مسلمانان) را روا می دانسته است.

و نسایی گفته است: ضعیف است. و ابوعبید آجری گوید از ابو داود درباره وی پرسیدم، گفت: او از اصحاب حسن است و جز نیکی درباره او چیزی نشنیده‌ام و بار دیگر از ابوداود شنیدم که او را نام برده و گفته: ضعیف است وی در زمان ابراهیم بن عبدالله بن حسن فتوای شدیدی داده که موجب خونریزی شده است.

و ترمذی و ابن ماجه و حاکم از ابوسعید خدری [از طریق زید عمی و او

۱- قس الانف: بلندی سربینی و کوزی و کوزی وسط آن و درازی طرف یا برآمدگی وسط نای و تنگی مردوسوراخ و این در اسب عیب و در شاهین و باز مدح است (منتهی الادب). ۲- از «ینی». ۳- حروریه: گروهی از خوارج اند و آنها نجده بن عامر حنفی حروری خارجی و اصحاب ویند (منتهی الادب).

از ابو صدیق ناجی و او از ابوسعید خدری^۱ خبری تخریح کرده اند که وی گفته است بیم داشتیم که پس از پیامبر ما بعضی از وقایع روی دهد از اینرو از پیغمبر خدا، ص، در این باره سؤال کردیم و او فرمود:

در میان امت من مهدی ظهور میکند و پنج [سال] می‌زید یا هفت یا نه [به تردید] زید شکاک (راوی). معدود را بر آن بیفزای. گفت پرسیدیم مقصود چیست؟ گفت: سالهایی. پس [کسان] نزد مهدی می‌آیند و می‌گویند: ای مهدی بما بخشش کن مهدی در دامان جامه او تا حدیکه بتواند حمل کند (درهم و دینار) میریزد. اینست لفظ ترمذی و گوید این حدیث حسن است و از ابوسعید خدری و آن از پیامبر، ص، بی‌وجهی روایت شده است.

و تعبیر ابن ماجه و حاکم چنین است: مهدی در میان امت من پدید می‌آید اگر دوران ظهور او کوتاه باشد هفت و گرنه نه سال خواهد بود و آنگاه امت من در آن روزگار آنچنان متنعم میشوند که هرگز نظیر آن شنیده نشده است. زمین طعمه‌های خود را ارزانی می‌دارد و چیزی از آنها اندوخته نمی‌شود. و ثروت در آن روزگار خرمن‌وار در دسترس مردم خواهد بود بدانسان که فلان مرد نزد مهدی می‌آید و میگوید: ای مهدی چیزی بمن ببخش و او میگوید برگیر، انتهى. و هر چند دارقطنی و احمد بن حنبل و یحیی بن معین درباره زید عمی گفته‌اند که او صالح است و احمد بن حنبل افزوده است که او برتر از یزید رقاشی و فضل بن عیسی است ولی با همه اینها ابوحاتم حدیث او را ضعیف دانسته و گفته است اخبار او را مینویسند ولی بدانها استدلال نمیکنند و یحیی بن معین در روایت دیگری گفته است چیزی نیست، و بار دیگر گفته است حدیث او را مینویسند ولی ضعیف است.

و (جوزجانی) گوزگانی گفته است: او متمسک است. و ابوزرعه گفته

۱- قسمت داخل کروه در چاپ (ب) نیست. کلمه «عمی» منسوب به «عم» (عمو) است و از اینرو زید را بدین لقب میخوانند که هر وقت در باره چیزی از وی سؤال میکردند میگفت صبر کن تا آت را از عموی خود بپرسم. رجوع به منتهی‌الارب ذیل «عم» شود. ۲- دسلان چنین ترجمه کرده است (بر حسب نسخه‌ای که در دست داشته) و پنج یا هفت می‌زید، معدود را بر آن بیفزای گفت: پرسیدیم... و صورت متن از نسخ موجود است. ۳- صورت متن از «ینی» و (ب) است در چاپهای مصر و بیروت جرجانی است.

است. قوی نیست و حدیث او سست و ضعیف است. و ابوداود گفته است: چنین نیست بلکه شعبه از او روایت کرده است. و نسایی گفته است: ضعیف است و ابن عدی گفته است: عموم روایات و کسانیکه از آنها روایت کرده است ضعیف هستند؛ باینکه شعبه از او روایت کرده است و شاید بتوان گفت که شعبه از کسی ضعیف تر از وی روایت نکرده است.

و ممکنست گفته شود که حدیث ترمذی بسزله تفسیری برای روایتی شده است که مسلم آنرا در صحیح خود آورده است و آن عبارت از حدیث جابر است که گفته است رسول، ص، فرمود: در پایان روزگار امت من خلیفه‌ای خواهد بود که مال را (چون خاك) ب مردم می‌بخشد چنانکه بشمار نیاید.

و هم از حدیث ابوسعید که گفت: از خلفای شما خلیفه‌ای خواهد بود که مال (چون خاك)^۱ ب مردم ارزانی دارد و نیز از طریق دیگری از آنان بدینسان روایت شده است: (پیامبر) گفت: در آخر الزمان خلیفه‌ای خواهد بود ثروت‌ها را تقسیم میکند و آنها را نمیشمرد، انتهى. و در احادیث مسلم نام مهدی یاد نشده است و دلیلی هم در دست نیست که نشان دهد مراد از آنها مهدی است.

و حاکم نیز همان حدیث را از طریق عوف اعرابی و او از صدیق ناجی و وی از ابوسعید خدری بدینسان روایت کرده است که ابوسعید گفت پیامبر، ص، فرمود: رستاخیز روی نمیدهد مگر هنگامیکه زمین پر از جور و ستم و تجاوز میشود آنگاه از خاندان من مردی پدید می‌آید که زمین را پر از عدل و داد میکند چنانکه پر از جور و ستم شده بود، و حاکم درباره این حدیث گفته است این روایت بر شرط شیخین (مسلم و بخاری) صحیح است و آنها حدیث مزبور را تخریح نکرده‌اند.

و هم حاکم حدیث یاد کرده را از طریق سلیمان بن عبید بروایت از ابوالصدیق ناجی و او بنقل از ابوسعید خدری روایت کرده که رسول، ص، گفته است: در پایان روزگار امت من مهدی پدید می‌آید و خدا بر او باران نازل میکند و زمین گیاه خود را بیرون می‌دهد و مال را از روی صحت ب مردم ارزانی میدارد و چهار پایان

۱- در (۱) بجای: مال، ماء است.

فزونی می‌یابند و ملت اسلام بمرحله عظمت میرسد و او هفت یا هشت سال میزید. و حاکم درباره این حدیث گفته است این صحیح است بر شرط شیخین، مسلم و بخاری، ولی آنها آنرا تخریح نکرده‌اند باینکه سلیمان بن عبید کسی است که هیچکس سنتی^۱ از او تخریح نکرده است، اما ابن حبان ویرا در زمره ثقات شمرده و نیاورده است که کسی درباره آن اظهار نظری کرده باشد^۲.

آنگاه حاکم همین حدیث را باردیگر از طریق اسد بن موسی بروایت از حماد بن سلمه و او بنقل از مطروراق و ابوهارون عبدی و آنها از ابوالصدیق ناجی و وی از ابوسعید روایت کرده است که پیامبر، ص، فرمود: زمین پر از ستم و جور میشود، آنگاه مردی از خاندان من پدید می‌آید و هفت یا نه سال فرمانروایی میکند و زمین را پر از عدل و داد میسازد از آن پس که پر از جور و ستم بوده است و حاکم درباره آن گفته است: این حدیث [بر شرط مسلم است و آنرا بر شرط از اینرو قرار داده است که]^۳ او حدیث را از حماد بن سلمه و شیخ وی مطروراق تخریح کرده است ولی از شیخ دیگر وی ابوهارون عبدی تخریحی نکرده است و او بسیار ضعیف و متمم بدروغگویی است و نیازی نیست که اقوال ائمه حدیث را درباره تضعیف او بتفصیل بیاوریم. و اما اسد بن موسی که از حماد بن سلمه حدیث روایت کرده است ملقب به اسد السنة (شیر سنت) میباشد و هر چند بخاری گفته است حدیث او مشهور است و در صحیح خود بدان استناد کرده است و هم ابوداود و نسایی به حدیث وی استدلال کرده‌اند ولی با همه اینها ابوداود باردیگر گفته است: او (اسد) از ثقاتی است که اگر تصنیف نمیکرد بهتر بود. و ابومحمد بن حزم درباره وی گفته است: حدیث وی منکر است. و طبرانی همان حدیث را در معجم اوسط خود بروایت ابوالواصل از عبدالحمید بن واصل و او از ابوالصدیق ناجی و وی از حسن بن زید سعدی یکی از افراد خاندان بهدله و او از ابوسعید خدری نقل کرده است که ابوسعید گفته است: شنیدم پیامبر، ص، فرمود: مردی از

۱- از «ینی». در چاپهای مصر و بیروت بجای: سنة، سنة است بدین مفهوم که در هیچیک از صحاح سنة از او حدیثی تخریح نشده. ۲- در «ینی» چنین است: و ندیده‌ایم کسی در باره آن سخن گفته باشد. ۳- از «ینی».

امت من بیرون می‌آید که قائل بسنت منست. خدای عزوجل بخاطر او از آسمان باران رحمت نازل میکند و زمین برکت و خیر خود را آشکار میکند و بسبب او زمین پر داد و عدل میشود از آن پس که پر از جور و ستم بود و بر این امت مدت هفت سال فرمانروایی میکند و به بیت المقدس فرود می‌آید .

و طبرانی درباره این حدیث گفته است: جماعتی آنرا از ابوالصدیق روایت کرده‌اند ولی جز ابوالواصل هیچک از راویان این خبر، میان «ابوالصدیق» و «ابوسعید» کسی را واسطه قرار نداده است چه او حدیث را از حسن بن یزید و وی از ابوسعید آورده است ، انتهى .

و ابن ابی حاتم این حسن بن یزید را نام برده ولی بیش از آنچه در این اسناد از ابوسعید روایت آورده است و ابوالصدیق از وی روایت کرده است سخنی درباره او نگفته است و او را معرفی نکرده است .

و ذهبی در میزان گفته است که وی ناشناس (مجهول) است ولی ابن حبان ویرا در زمره ثقات نام برده است. و اما ابوالواصل که حدیث را از ابوالصدیق روایت کرده است کسی است که هیچکس سنتی از وی تخریح نکرده است^۱ لیکن ابن حبان او را در زمره طبقه دوم ثقات نام برده و درباره وی گفته است: از انس روایت آورده است و شعبه و عتاب بن بشر^۲ از وی روایت کرده‌اند .

و ابن ماجه در کتاب خود موسوم به : «سنن» حدیثی بدینسان تخریح کرده است: از عبدالله بن مسعود از طریق یزید بن ابی زیاد از ابراهیم از علقمه از عبدالله که گفت (عبدالله) : هنگامیکه ما در نزد پیامبر ، ص ، بودیم ناگاه جوانانی از بنی هاشم پدید آمدند و همینکه پیامبر ، ص ، آنانرا دید اشک از دیدگانش فرو ریخت و رنگ از رخسارش پرید . عبدالله گوید :

گفتم ما همچنان در چهره تو گرفتگی می‌بینیم که دوست نداریم بدینسان باشی . گفت : ما خاندانی هستیم که خدا برای ما بجای این دنیا آنجهان را برگزیده است و خاندان من پس از مرگ من گرفتار بلایا و آوارگیها و بیخانمانیها خواهند

۱- از «ینی» در چاپ های مصر و بیروت : سته است .

۲- در «ینی» : بشیر .

شد تا آنکه طایفه‌ای از سوی خاور پدید می‌آیند که دارای بندها و درفشهای سیاه خواهند بود و آنها درخواست خیر و نیکی میکنند ولی خواستهای ایشان را اجابت نمیکند از اینرو بنبرد برمیخیزند و پیروز میشوند و آنگاه خواسته‌های ایشان را با آنان ارزانی میدارند ولی آن طایفه آنها را نمی‌پذیرند تا آنکه زمام امور را بمردی از خاندان من می‌سپرنند و او زمین را آکنده از داد و عدل میکند چنانکه آن را پر از جور و ستم کرده بودند پس هر کس از شما آن دوران را درک کند باید بسوی آنان بشتابد هر چند خیزان و افتان بر روی برف باشد، انتهى.

و این حدیث در نزد محدثان معروف بحدیث‌رایات است و راوی آن یزید بن ابی‌زیاد میباشد.

و شعبه درباره یزید بن ابی‌زیاد گفته است که او مردی رفاع بود یعنی احادیثی را که ناشناخت بود مرفوع^۱ قرار میداد و محمد بن فضل گفته است: وی از پیشوایان بزرگ شیعه بوده است و احمد بن حنبل گفته است: وی حافظ نبوده است. و باردیگر گفته است حدیث او [این نیست]^۲ و یحیی بن معین گفته است: ضعیف است. و عجلی گفته است: او [جائز حدیث است و در اخذ آن هنگام حفظ شتاب می‌کرد]^۳. و ابوزرعه گفته است: حدیث او را نمی‌نویسند و بدان استدلال نمیکنند. و ابوحاتم گفته است: قوی نیست. و گوزگانی گفته است: شنیدم که رجال حدیث اخبار او را ضعیف می‌شمرند. و ابوداود گفته است: کسی را نمیشناسم که حدیث ویرا فرو گذاشته باشد ولی من دیگران را از او دوست‌تر دارم. و ابن عدی گفته است: وی از شیعیان کوفه است و با اینکه ضعیف است حدیث او را مینویسند و مسلم از او روایتی کرده ولی مقرون بدیگری [نه بطور استقلال].

و خلاصه اکثر رجال حدیث او را بضعف نسبت داده‌اند و ائمه ایشان تصریح کرده‌اند حدیثی که از ابراهیم از علقمه از عبدالله روایت کرده است و معروف بحدیث‌رایات است ضعیف میباشد و وکیع بن جراح و همچنین احمد بن حنبل گفته‌اند: چیزی نیست. و ابوقدومه گفته است: شنیدم ابواسامه درباره

۱- از اصطلاحات علم حدیث است. رجوع به کتب مربوط بدان شود. ۲- از: «بنی» ۳- از: «بنی»

حدیث یزید از ابراهیم در خصوص آیات میگفت : اگر در نزد من پنجاه بار سوگند یاد کند آنرا تصدیق نخواهم کرد . آیا این مذهب ابراهیم یا مذهب علقمه یا مذهب عبدالله است ؟ و عقیلی این حدیث را در ضمن احادیث ضعیفان آورده است و ذهبی گفته است : صحیح نیست .

و ابن ماجه حدیثی از علی ، رض ، تخریج کرده که زنجیر سند آن چنین است : یاسین عجلی از ابراهیم بن محمد بن حنیفه از پدرش از جدش روایت کرده که پیامبر ، ص ، فرمود : مهدی از ما خاندان رسالت است که خدا بوسیله او در یکشب [جهان را] اصلاح میکند .

و هر چند ابن معین درباره یاسین عجلی گفته است که مانعی در حدیث او نیست ولی بخاری گفته است در آن نظر است و این جمله در اصطلاح بخاری از تضعیف بسیار شدید در خصوص اشخاص حکایت میکند . و ابن عدی در کامل و ذهبی در میزان این حدیث را آورده اند ولی بر سبیل انکار وی و ذهبی گفته است او بهمین حدیث معروفست .

وطبرانی در معجم اوسط حدیثی از علی ، رض ، تخریج کرده که وی به پیامبر ، ص ، گفت : ای رسول خدا ، آیا مهدی از ماست یا از دیگران ؟ پیامبر فرمود بلکه مهدی از ماست ، خدا به ما [جهان را] ختم میکند همچنانکه به ما آغاز کرد و بما [مردم] از شرک‌رهایی می‌بخشند و بوسیله ما پس از دشمنی های آشکار تألیف قلوب میکند همچنانکه بوسیله ما پس از دشمنی ناشی از شرک دلهای آنانرا بهم نزدیک کرد و آنانرا یکدل و متحد ساخت آنگاه علی ، رض ، گفت : آیا مردم آن زمان مؤمن خواهند بود یا کافر ؟ پیامبر فرمود : گروهی مفتون و گروهی کافر خواهند بود ، انتهى .

و در زنجیر سند این روایت نام عبدالله بن لهیعه آمده است که ضعیف است و همه او را برین صفت میشناسند و هم نام عمرو بن جابر حضرمی دیده میشود که از عبدالله هم ضعیف تر است و احمد بن حنبل گوید : از جابر احادیث منکری

روایت شده است و من خبر یافته‌ام که او دروغگو بوده . و نسائی گفته است : مورد اعتماد نیست و هم گفته است : ابن لهیعه شیخی احمق و سست خرد بوده است و میگفته است علی در میان ابرهاست و در حالیکه باما نشسته بود همینکه ابری در آسمان میدید میگفت : آن علی است که در میان ابر گذشت .

و هم طبرانی از علی ، رض ، حدیثی تخریج کرده است که پیامبر ، ص ، فرمود : در آخر الزمان فتنه‌ای پدید می‌آید که مردم آواره میشوند و چنان ناپدید میگردند که بدست آوردن آنان مانند بدست آوردن زردرکان دشوار میشود پس مردم شام را ناسزا مگوئید بلکه فتنه‌انگیزان آنانرا نکوهش کنید زیرا در میان مردم شام ابدال هم بسر میبرند ، دیری نخواهد گذشت که ابری پر از رعد و برق و بیمناک از آسمان بر مردم شام نازل خواهد شد بدانسان که همه مردم را پراکنده خواهد کرد و چنان مرعوب خواهند گردید که اگر روباهان هم با آنان بنبرد برخیزند برایشان چیره خواهند شد و درین هنگام کسی از خاندان من قیام میکند که سپاهیان او سه بند (رایت) خواهند داشت ، آن که زیاده گوید پانزده هزار و آنکه کم گوید دوازده هزار برشمارد و شعار ایشان [امت و امت] بکش ! بکش ! خواهد بود و هفت بند (رایت) با ایشان روبرو میشوند و در زیر هر بندی مردیست که خواستار پادشاهی است ، پس خدا همه آنانرا میکشد [و الفت و نعمت و سرزمین (دور و نزدیک و رای و تدبیر) مسلمانان را به آنان]^۲ باز میگرداند ، اتمی .

و در زنجیر سندین حدیث عبدالله بن لهیعه است که ضعیف میباشد و حال او معروفست . و حاکم آنرا در مستدرک خود روایت کرده و گفته است : اسناد آن صحیح است ولی مسلم و بخاری آنرا تخریج نکرده‌اند و در روایت حاکم چنین است : سپس هاشمی ظهور میکند و خدا ائتلاف و نعمت و ... تا آخر . و در طریق او ابن لهیعه نیست و آن از لحاظ اسناد صحیح است .

و حاکم در مستدرک از علی ، رض ، بروایت ابوالطفیل از محمد بن

۱- بنی . بنی : بکش و بکش . ۲- از (بنی) در «بنی» : (دورای) بجای : (دور و نزدیک و رای و تدبیر) در جاهای مصر است که شاید منظور دوسوی (مشرق و مغرب) است .

حنفیه حدیثی تخریج کرده است که محمد بن حنفیه گفته است: روزی در نزد علی، رض، بودیم مردی درباره مهدی از وی سؤال کرد. علی گفت: هیئات! سپس با بست و گشاد دست شماره هفت را نشان داد و آنگاه گفت: این امر در آخر الزمان خواهد بود، هنگامیکه اگر مرد بگوید خدا، کشته میشود.

و خدا برای مهدی قومی گرد میآورد که مانند تکه های ابرپراکنده اند ولی خدا دلهای آنانرا بهم نزدیک میسازد و همه یکدل و یکرای میباشند چنانکه از هیچکس وحشت ندارند و بسبب داخل شدن هیچیک از کسانی که داخل ایشان میشوند شاد و مغرور نمیگردند شماره آنان باندازه جنگ آوران بدر است نه در گذشته کسی برایشان سبقت جسته و نه در آینده نظیر آنان پیدا خواهد شد و شماره آنان باندازه اصحاب طالوت خواهد بود که با او از رود گذشتند.

ابوالطفیل گوید: ابن حنفیه پرسید آیا میخواهی (آنرا بدانی؟) گفتم: آری. گفت: مهدی از میان این دوکوه بیرون میآید. گفتم ناچار بخدای سوگند اینجارا ترك نخواهم گفت تا هنگامیکه زنده باشم. و او در آنجا یعنی در مکه درگذشت.

حاکم گفته است این حدیث صحیح است و بر شرط اصول شیخین (مسلم و بخاری) است، انتهى. ولی آن تنها بر شرط اصول مسلم است چه در زنجیر اسناد آن نام عمار ذهبی و یونس بن ابی اسحاق است^۱ و بخاری برای او بعنوان استدلال حدیثی تخریج نکرده بلکه بقول او استشهاد جسته است. گذشته از اینکه بدین موضوع تشیع عمار ذهبی هم ضمیمه میشود و او کسی است که هر چند احمد (بن حنبل) و ابن معین و ابوحاتم نسایی و دیگران او را موثق دانسته اند ولی علی بن مدنی بروایت از سفیان آورده است که بشیر بن مروان او را پی بریده است. گفتم چرا؟ گفت برای تشیع او.

۱ - مقصود دوکوه ابوقبیس و احمر است که در مکه واقع میباشند و آنها را « اخشان » گویند .
 ۲ - در جایهای (ك) و (ا) و (ب) و «ینی» چنین است ؛ « و بخاری برای آنها حدیثی تخریج نکرده است و در زنجیر اسناد آن عمرو بن محمد عمقری «هنقری - ینی» است و بخاری برای او حدیثی تخریج نکرده است بلکه ... » .

و ابن ماجه حدیثی از انس بن مالک ، رض ، تخریج کرد که زنجیر اسناد آن چنین است : سعد بن عبدالحمید^۱ از جعفر و او از علی بن زیاد یمامی و او از عکرمه بن عمار و وی از اسحاق^۲ و او از عبدالله [بن مسعود] و او از انس روایت کند که انس گفت شنیدم رسول خدا ، ص ، میگفت : ما فرزندان عبدالمطلب بزرگان و سادات اهل بهشتیم من و حمزه و علی و جعفر و حسن و حسین و مهدی ، انتهى . و عکرمه بن عمار هر چند مسلم برای او حدیث تخریج کرده ولی آنرا بعنوان متابع^۳ آورده است . برخی او را ضعیف و برخی ویرا موثق دانسته اند . و ابوحاتم رازی گفته است او مدلس است و حدیث او پذیرفته نمیشود مگر آنکه^۴ به سماع آن تصریح کند .

و درباره علی بن زیاد ذهبی در میزان گفته است نمیدانیم او کیست ، سپس گفته است درست اینست که نام او عبدالله بن زیاد باشد .

و اما سعد بن عبدالحمید ، هر چند یعقوب بن شبیه او را موثق دانسته و یحیی بن معین هم گفته است مانعی درباره حدیث او نیست ، ولی ثوری سخنانی در خصوص او یاد کرده است ، گویند بدان سبب که ثوری دیده است او درباره مسائلی فتوی میدهد و خطا میکند . و ابن حبان گفته است : او از کسانی است که خطای وی فاش است و ازینرو بگفته او استدلال نمیشود . و احمد بن حنبل گفته است : سعد بن عبدالحمید مدعیست که عرضه کردن^۵ کتب مالک را سماع کرده است در صورتیکه مردم منکر این ادعای او هستند و میگویند او در اینجا (بغداد) است و بحج نرفته است پس چگونه آنها را سماع کرده است . و ذهبی او را در زمره کسانی قرار داده که سخن آنانکه درباره روایت وی آمده نکوهش و قدح نشده است .

۱- در (۱) عبدالحمید بن جعفر . ۲- در (۱) اسحاق بن عبدالله از انس و صورت متن از (پ) وینی است .
 ۳- متابع در اصطلاح حدیث برخی اطلاق می شود که آنرا در ضمن حدیث دیگری تنها از لحاظ مفهوم پایمان تعبیر مرتبط می کنند ولی از نظر آنکه حدیثی مستقل بشمارند و دو حدیث حساب کنند کمترین ارزش برای آن قائل نیستند و آنرا بعنوان استدلال از صحابه نمی آورند . ۴- (الی ان) درهمه چایها غلط و صحیح بر حسب «ینی» (الان) است . ۵- «عرض» در تداول مدارس قدیم عبارت از این بود که کسی نوشته یا کتابی را در نزد یکی از بزرگان دانش بخواند تا بتواند از آن استفاده کند و اجازه نقل و روایت آنرا داشته باشد .

و حاکم در مستدرک خود بروایت مجاهد از ابن عباس و موقوف^۱ بروی حدیثی تخریج کرده است .

مجاهد گفته است که عبدالله بن عباس گفت : اگر نمی شنیدم که تو مانند اعضای خاندان پیامبری این حدیث را برای تو نقل نمی کردم . مجاهد گفت این گفتار در پرده می ماند و آنرا بکسانی نمی گویم که از شنیدن آن آکراه دارند سپس گفت عبدالله بن عباس گفت : چهار تن از ما خاندان پیامبرند : سفاح و منذر و منصور و مهدی . مجاهد گفت : این چهار تن را برای من تشریح کن .

ابن عباس گفت : اما سفاح چه بسا که یاران و انصار خود را بکشد و از دشمن خود درگذرد و اما منذر ثروت بیکرانی ب مردم می بخشد و حال آنکه بنظر خودش عظمی ندارد و مقدار اندکی از آن مال برای خود نگه می دارد . و اما منصور نیمی از نصرتی که به پیامبر خدا اعطا شده بود بوی اعطا می شود و همچنانکه دشمنان پیامبر تا مسافت دوماه راه از وی در بیم بودند دشمنان منصور هم تا مسافت یکماه راه از وی در هراس خواهند بود . و اما مهدی کسی است که زمین را پر عدل و داد میکند از آن پس که آکنده از جور و ستم بوده است و بهائیم از درندگان آسوده میشوند . و زمین پاره های جگر «زر و سیم درون» خود را بیرون می افکند . گفت : پرسیدم آنها چیست ؟ گفت : آن پاره های جگری که زمین بیرون می دهد (زر و سیم) هر يك همانند ستونی «در بزرگی» می باشد . انتهى .

و حاکم گفته است : این حدیث از لحاظ اسناد صحیح است . ولی مسلم و بخاری آنرا تخریج نکرده اند و آن بروایت از اسماعیل بن ابراهیم بن مهاجر است که وی از پدرش نقل کرده است و اسماعیل ضعیف است . و پدرش ابراهیم هر چند مسلم برای او حدیث تخریج کرده است ولی بیشتر رجال حدیث او را بضعف نسبت داده اند ، انتهى .

۱- موقوف عبارت از حدیثی است که زنجیر اسناد آن یکی از صحابه نسبت داده شود بی آنکه بخود پیامبر برسد.

و این ماجه از ثوبان حدیثی تخریح کرده که ثوبان گفته است رسول خدا، ص، فرمود: سه تن که هر سه فرزند خلیفه میباشند در دوران بزرگی شما^۱ به نبرد برمیخیزند و در نزد شما کشته می‌شوند^۲ آنگاه بندهای (رایات) سیاه از جانب مشرق برافراشته میشود و شما را آنچنان میکشند که هیچ قومی را بدانسان نکشته اند^۳.

آنگاه سخنی فرمود که آنرا بیاد ندارم و سپس گفت هرگاه او را ببینید با وی بیعت کنید و بسوی او بشتابید هر چند بزانو بروی برف باشد چه او مهدی خلیفه خداست، انتهى.

و رجال این حدیث رجال صحیحین هستند جز اینکه در زنجیر اسناد آن نام ابوقلابه جرمی هم دیده میشود که ذهبی و دیگران ویرا مدلس دانسته‌اند و هم در زنجیر اسناد آن نام سفیان ثوری است که مشهور بتدلیس است و هر یک از آن دو تن بذکر زنجیر حدیث پرداخته (حدیث را معنعن آورده) و تصریح بسماع نکرده‌اند و از اینرو حدیث آنرا نمی‌پذیرند. و هم نام عبدالرزاق بن همام در زنجیر اسناد آن وجود دارد که به تشیع معروف بوده است و در پایان دوران زندگی کور شده است و احادیث را با هم درآمیخته است.

ابن عدی گفته است: عبدالرزاق در باره فضایل احادیثی نقل کرده است که هیچکس با او بر آنها موافقت نکرده و او را به تشیع نسبت داده‌اند، انتهى.

و این ماجه بروایت از عبدالله بن حارث بن جزء زبیدی حدیثی تخریح کرده که از طریق ابن لهیعه و او از ابو زرعه و وی از عمرو بن جابر حضرمی و او از عبدالله ابن حارث بن جزء روایت کرده است که پیامبر، ص، گفت: مردمی از مشرق بیرون می‌آیند و برای مهدی کار را بنیان میگذارند یعنی سلطنت و قدرت او را مستحکم میکنند. طبرانی گفته است: این حدیث را تنها لهیعه روایت کرده است و ما در ضمن حدیث علی که آنرا طبرانی در معجم اوسط خود تخریح کرده

۱- در چاپ (ك) و (ا) کبرکرم. و در براهین الامامة ص ۴۶ «در نزدکرت شما» و در چاپ (ب) کتزم.

۲- در (ا) آنگاه به هیچک منقل نمی‌شود. ۳- در چاپ (ك) «فیقتلونهم» و در براهین الامامة نیز: «پس میکشد ایشانرا».

بود یاد کردیم که ابن لهیعه ضعیف است و هم یاد آور شدیم که شیخ وی عمرو بن جابر از وی ضعیف تر است .

و بزار در مسند خود وهم طبرانی در معجم اوسط خویش از ابوهریره حدیثی تخریح کرده اند که عبارت آن از طبرانی است و ابوهریره از پیامبر ، ص، روایت کند که فرموده است : مهدی در میان امت من خواهد بود اگر دوران فرمانروایی او کوتاه باشد هفت و گرنه هشت و گرنه نه سال خواهد بود . امت من در روزگار وی چنان متنعم خواهند شد که همانند آن متنعم نشده اند . آسمان پی در پی برایشان باران خواهد فرستاد^۱ و زمین هیچیک از گیاهان خود را ذخیره نخواهد کرد و ثروت خرمن وار در دسترس مردم قرار خواهد گرفت چنانکه مرد برمیخیزد و میگوید : ای مهدی مرا ثروتی ببخش و او میگوید : برگیر !

و بزار و طبرانی گفته اند این حدیث را تنها محمد بن مروان عجلی نقل کرده و بزار افزوده است که معلوم نیست هیچکس او را متابعت کرده باشد و هر چند ابو داود او را موثق شمرده و نیز ابن حبان نام ویرا در زمره ثقات یاد کرده است و یحیی بن معین درباره وی گفته است صالح است و باردیگر گفته است در حدیث او مانعی نیست ، ولی با همه اینها درباره او اختلاف کرده اند چنانکه ابوزرعه گفته است حدیث او در نزد من آن (پذیرفتنی) نیست^۲

و عبدالله بن احمد بن حنبل گفته است : دیدم محمد بن مروان عجلی احادیثی را نقل میکند و من حضور داشتم و بعد آنها را نوشتم و آنها را فرو گذاشتم و حال آنکه برخی از اصحاب ما آن را می نوشتند . و گویی ابن حنبل با این بیان او را تضعیف کرده است .

وابویعلی موصلی در مسند خود بروایت از ابوهریره حدیثی بدینسان تخریح کرده است : ابوهریره گفت دوست من ابوالقاسم ، ص، بمن خبر داد که رستاخیز پدید نمی آید مگر آنکه در میان مردم مردی از خاندان من ظهور کند و

۱- اشاره به : سیرسل السماء علیکم مداراً . سوره هود ، آیه ۵۴ ، و آیه ۶ ، سوره انعام و آیه ۱۰ سوره نوح .
 ۲- بذاک . «بنی» بذاک . (چاهای مصر د بیروت) .

او آنقدر مردم را برمی انگیزد تا به حق بازگردند ، پرسیدم (ابوهریره) چه مدتی فرمانروایی میکند؟ فرمود پنج و دو . گفتم : مقصود از پنج و دو چیست؟ گفت : نمیدانم ، انتهى .

[و هر چند در این سند نام بشیر بن نهیک است]^۱ بدان استدلال نتوان کرد و ابو حاتم درباره آن گفته است بدان استدلال نمیشود با همه اینها مسلم و بخاری بدان استدلال کرده‌اند و مردم هم آنرا مورد اعتماد قرار داده و بگفتار ابو حاتم توجه نکرده‌اند که گفته است بدان استدلال نمیشود ، جز اینکه در زنجیر اسناد آن نام مرجان رجاء یشکری هم دیده میشود که درباره وی اختلاف کرده‌اند . چنانکه ابوزرعه گفته است مورد وثوق است و یحیی بن معین او را ضعیف دانسته^۲ و باردیگر گفته است صالح است و بخاری در صحیح خود فقط يك حدیث بنام او آورده است و ابوبکر بزار در مسند خویش و هم طبرانی در معجم کبیر و اوسط خود حدیثی بروایت از قره بن ایاس بدینسان تخریج کرده‌اند : قره گفت که : پیامبر خدا ، ص ، فرمود : هر آینه زمین پر از جور و ستم خواهد شد و هرگاه چنین شود خدا مردی را از میان خاندان من^۳ برخواهد انگیزد که نام او نام من و نام پدرش نام پدر من خواهد بود و او زمین را پر از داد و عدل خواهد کرد از آن پس که پراز جور و ستم بوده است . در آن هنگام آسمان بهیچرو از باران دریغ نخواهد کرد و زمین هیچیک از گیاهان خود را نخواهد اندوخت . وی در میان شما هفت یا هشت یا نه یعنی سالیانی درنگ خواهد کرد ، انتهى .

و در زنجیر سند این حدیث نام داود بن مجبر بن قحزم^۴ بروایت از پدرش دیده میشود که هر دو بسیار ضعیف‌اند .

و طبرانی در معجم اوسط خود [حدیثی بروایت از ام حبیبه بدینسان

۱- از «ینی» . ۲- و ابوداود گفته است ضعیف است: (ب) و (ك) و (ا) . ۳- از «ینی» در جاهای مصر و بیروت ؛ من امتی ، بجای : منی است . ۴- داود بن مجبر بن محرم : (ك) . داود بن مجبر بن قحزم : داود بن مجبر بن محرم (ینی) و دسلان بجای قحزم «قحرم» تصحیح کرده است و همه غلط است و صحیح داود بن مجبر بن قحزم است که در چاپ (ب) بدین صورت آمده و با کتب رجال موافق است .

تخریج کرده است: ام حبیبه گفت شنیدم رسول خدا، ص، میگفت مردمی از سوی مشرق بیرون میآیند و در جستجوی مردی هستند که نزدیک خانه (خدا) است و همینکه به بیابان میرسند زمین آنانرا درخود فرومیبرد و آنانکه عقب مانده باشند نیز همینکه بدان سرزمین برسند زمین آنانرا فرو میبرد. گفتم ای پیامبر خدا کسانی که از روی اکراه بیرون میروند بچه سرنوشتی گرفتار میشوند؟ فرمود آنها هم بسرنوشت دیگر مردم دچار میگردند سپس خدا مردم را برمی‌انگیزاند ولی هرکسی را بروفق نیتی که دارد، انتهی.

و در زنجیر اسناد این حدیث نام سلمة بن ابرش است که ضعیف است و هم نام محمد بن اسحق که مدلس است و حدیث را معنعن روایت کرده است و چنین حدیثی پذیرفته نمیشود جز اینکه سماع آنرا تصریح کند. و طبرانی^۱ از ابن عمر حدیثی بدینسان تخریج کرده است: ابن عمر گفت: پیامبر، ص، در میان چند تن از مهاجران و انصار بود و علی بن ابیطالب در دست چپ و عباس در دست راست وی بودند، ناگاه عباس و مردی از انصار با یکدیگر بیدگویی و نکوهش پرداختند و آن مرد که از انصار بود باعباس درشتخویی کرد آنگاه پیامبر، ص، دست عباس و دست علی را در دستان خود گرفت و گفت در آینده از پشت این (عباس) کسی بیرون خواهد آمد که زمین را پرچور و ستم خواهد کرد و از پشت این (علی) کسیکه زمین را پرعدل و داد خواهد نمود و هرگاه آن روزگار را دریابید بر شماست که بجوان تمیمی که از سوی مشرق بیرون میآید روی آورید چه او علمدار مهدی خواهد بود، انتهی.

و در زنجیر اسناد این حدیث نام عبدالله عمری و عبدالله بن لهیعه است که هر دو ضعیف‌اند، انتهی.

و طبرانی در معجم اوسط خود حدیثی از طلحة بن عبدالله بروایت از پیامبر بدینسان تخریج کرده است: فرمود دیری نخواهد گذشت که فتنه و آشوبی آنچنان برپا خواهد شد که هر جانب آنرا فروشانند از سوی دیگر آن

۱- قسمت داخل‌کرده در جایهای معر و بیروت افتاده است.